

فقر یکپارچه روستا^(۱)

دات چمبرز

ترجمه: دکتر مصطفی ازکیا

«ما جرأت نداریم در حضور ثروتمندان سخن بگوییم مثل این آقا از آنها می ترسیم همیشه به ما به دیده تحقیر می نگرند و سرزنشمان می کنند و هرگز نمی دانیم که درباره ما چه می نویسند و چه کاری انجام می دهند.»

(از مکالمات یک روستایی بی زمین در بنگلادش (BRAC, 1979))

«ما عادت کردیم که در جستجوی کار از مخمرسازی گرفته تا حمل آب به سراغ مردم برویم اما حالا، آنها از کمک کردن به ما خودداری می کنند و دیگر، جایی نیست که به ما کمک کند؛ و در اینجا اگر چیزی نداشته باشی یعنی زندگی به پایان رسیده است.»

(از سخنان دختر ارشد یک خانوار فقیر در بوتسوانا)

«گاهی اوقات با خوردن علف بر بیماری و یا چشم زخم چیره می شویم.»

(از صحبت‌های یک روستایی کلمبیایی (۱۹۷۵))

«من علاقه چندانی به گفتگوی با شما ندارم، حال و روز من آنقدر آشفته است و آنقدر

ناامیدم که نمی توانم با شما حرف بزنم.»

(مصاحبه در نپال، ۱۹۷۹ و...)

دیدگاه توسعه گران روستا درباره ویژگیهای فقر چنین است: فقرا افرادی هستند لاابالی،

تنبل، تقدیرگرا، نادان، احمق و خود مسئول فقر خود هستند و از همه مهمتر این ویژگیها باورشان

شده است. اما چنین دیدگاههایی نادرست است. مطالعات موردی فراوانی حکایت از آن دارند که روستاییان فقیر معمولاً سختکوش، استوار، ساده، بی تزویر و انعطافپذیرند. فقرای روستایی ناگزیرند همزمان علیه پنج عامل زیان آور و نامطلوب که به یکدیگر گره خورده‌اند و آنها را به دام محرومیت انداخته‌اند مبارزه کنند. این عوامل عبارتند از:

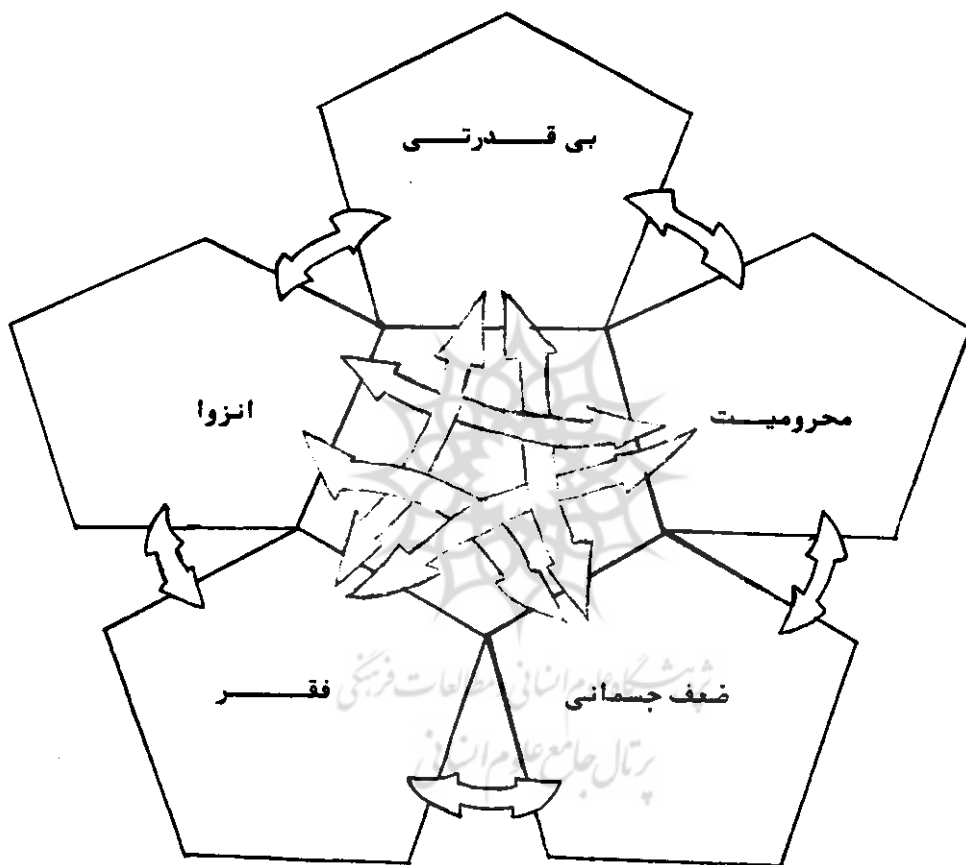
خود فقر، ضعف جسمانی، انزوا، آسیب پذیری و بی قدرتی، همه این عوامل اهمیت دارند اما لازم است دو عامل آسیب پذیری و بی قدرتی بیشتر مورد تحلیل قرار گیرد.

آسیب پذیری به معنای بی حفاظ بودن در برابر پیشامدهای احتمالی چون رسوم اجتماعی (از قبیل تدارک جهیزه و عروسی و عزاداری و یا تهیه سرمایه و دستمایه برای داماد) بلایای آسمانی، ناتوانیهای جسمانی (نظیر بیماری و حوادث غیر مترقبه و زایمانهای پی در پی)، هزینه‌های غیر تولیدی و استثمار است. این نوع وقایع محتمل به ادامه فقر دامن می‌زند. به طوری که فقرا ناگزیر از فروش همه داروندار و از دست دادن هست و نیست‌شان شوند و این آنان را فقیرتر و آسیب‌پذیرتر می‌کند.

بی قدرتی فقرا انعکاس اعمال قدرت نخبگان روستایی است که شبکه‌وار منافی را که به نیت فقرا به جامعه روستایی سرازیر می‌شود به خود اختصاص می‌دهند. این کار از طریق استفاده از ناتوانی فقرا در چانه زنی به ویژه ناتوانی زنان روستایی در این زمینه و یا آن دسته از روستاییانی که از لحاظ جسمانی ضعیفند و یا معلول و ناتوانند، صورت می‌گیرد. گرچه نوع دوستی و سخاوتمندی نیز در کار نیست، اما روابط بده و بستان (دوجانبه) و حمایت‌های سنتی از فقرا بسیار نادر است و نسبت به گذشته ضعیفتر نیز شده است. اگرچه در برخی مناطق روستایی پیشرفت عمومی، شرایط مادی زندگی را برای همه به استثنای تهیدستترین و نگویندترین افراد بهبود بخشیده است، اما هنوز میلیون‌ها انسان فقیر و نگویند وجود دارند که جریان زندگی برخلاف میل آنان حرکت می‌کند و روز به روز آنان را به سمت فقر عمیقتر و یکپارچه‌تر سوق می‌دهد.

دیدگاه مصلحان توسعه روستایی در مورد فقرا

دیدگاه ناآشنایان در مورد فقرا به دلایل مختلفی صحیح نیست. نبود ارتباط و تماس و



شکل ۱ - ۵ - تله محرومیت

آگاهی کافی و اکتفا به برخورداریهای فردی و شخصی، از جمله دلایلی است که سبب می شود دیدگاههای مصلحان روستا بدون شناخت لازم از فقرا شکل گیرد. کمتر کسی به سراغ مردم فقیر می رود و یا اگر هم با آنها تماسی برقرار شود، فقرا اغلب سخنی نمی گویند و یا اگر حرفی بزنند غالباً محجوب و محتاطند و آنچه می گویند اغلب یا شنیده نمی شود و یا اگر هم شنیده شود به آسانی از یاد می رود و یا به شیوه نامناسبی تعبیر می شود. هرتلاشی برای درک فقرا، و یادگیری از آنان باید از دگرگونی و تعبیر باطنی و درونی خود توسعه گران آغاز شود. ابتدا باید خود را بررسی کنیم و دریافتهای قبلی، پیشداوریهها و توجیهاتمان را اصلاح کنیم. از همه بالاتر باید باورهای مبتنی بر بدگمانی تفسیرهایی را که در پرتو آن می توان به سهولت و ساده اندیشانه رفاه نسبی خودمان و فقر نسبی دیگران را توجیه کرد کنار بگذاریم.

دیدگاه رایج در میان مصلحان توسعه روستا این است که آن را جزئی از یک نظام الهی می دانند. چنین تفکری در آیین هندوئیسم نیز یافت می شود. به این معنی که موقعیت هر فرد در سلسله مراتب نظام کاست، حاصل کردار و رفتار اوست. بر طبق این قانون، سختیها و نعمتهای زندگی امروز هر فرد، حاصل میزان لیاقت و شایستگی او در زندگی قبلی است.^(۳)

البته تنها هندوئیسم نیست که نابرابری اجتماعی و همزیستی میان فقیر و غنی را توجیه می کند، آیینهای دینی دیگر نیز کم و بیش بر همین سیاقند مثلاً در سرود پیروزی مسیحیت (به نقل از الکساندر) نیز این همزیستی وجود دارد:

«مرد ثروتمند در قصر خود و مرد فقیر در درگاه خانه او

خداوند یکی را سرور و دیگری را فرودست آفرید و شان و مرتبه هریک از آنان را

مشخص کرد.»

(در اواسط قرن نوزدهم) ایدئولوژی امریکایی مبتنی بر توفیق به عنوان یک عقیده رایج برای زندگی بهتر تا رکورد بزرگ ایالات متحده در دهه ۱۹۳۰ تقریباً در همه جهان غلبه داشت. براساس چنین نگرش ثروت به پاداشی برای فضیلتهای پیورترین نظیر درستی، هشیاری، صنعتگری، پاکیزگی، نظم، تمیزی، و موقع شناسی... است و فقر بعنوان کیفر نبود چنین فضیلتهایی تلقی شد. امروزه چنین نگرش رایج و با اعتبار نیست به عکس (مثلاً) در بریتانیا، حداقل این تفکر رایج و مسلط است مطالعه ای که در سال ۱۹۷۶ در ۹ کشور اروپایی (عضو

جامعه اقتصادی اروپا) و از جمله بریتانیا صورت گرفت، نشان داد که در بریتانیا ۲۷ درصد از پاسخگویان در مقایسه با حفظ ۱۴ درصد کلیه کشورهای عضو (EEC) در مزمت فقر سخن گفته‌اند. این پاسخگویان مرکب از کسانی هستند که فقر را بندرت تجربه کرده‌اند و یا هرگز آن را در اطراف خود ندیده‌اند. آنان فقرا را افرادی در خور مجازات می‌دانند. اگر مردم فقیرند این به دلیل آن است که تنبلند و یا اراده و قدرت ندارند. هم فقرا و هم فرزندانشان براحتی می‌توانند از این وضعیت خلاصی یابند. اما تا آنجا که به محکومیت فقرا مربوط می‌شود، نیاز چندانی به کاهش نابرابری اجتماعی نیست و صاحبان قدرت خود به قدر کفایت به اقدامات فقرزدایی دست می‌زنند.

چنین باورهایی در بسیاری از فرهنگها به چشم می‌خورد. در برخی موارد ریشه چنین تصوراتی را در تفکرات نژادپرستانه استعماری و دیدگاه استعمارگرایانه مبتنی بر این نکته که بومیان عموماً اسراف‌گر، تقدیرگرا و تنبلند می‌توان یافت. چنین ویژگیهایی را حتی در میان نخبگان کهن این جوامع نیز می‌توان دید.

شبهتهایی بین اسطوره کهن امریکایی درباره فرصت تحرک و اسطوره‌های جدید افریقایی درباره فرصت‌های آموزش و پرورش به چشم می‌خورد. موفقیت آن دسته از روستاییانی که از طریق تحصیلات مشاغل مناسبی در شهرها به دست آورده‌اند مرهون پشتکار و تلاش آنان است نه نفوذ آنان. بقیه روستاییان فقیر شامل آن دسته از افرادی می‌شود که از تلاش بی‌بهره‌اند. هرچه میزان نابرابریها و فاصله شناختی میان ثروتمندان شهری تحصیلکرده و فقرای روستایی کمتر درس خوانده بیشتر باشد این پندار عامیانه که روستاییان فقیر شخصاً در مورد فقیربودنشان مقصراند رواج و گسترش بیشتری خواهد داشت. این گونه پندارها ثروت را برای داراها و فقر را برای ندارها توجیه می‌کند که اندیشه‌ای خلاف آن غریب و باطل شناخته خواهد شد. در چنین وضعیتی مصلحان روستا نمی‌توانند بری از اینگونه اندیشه‌ها باشند و به هنگام پا نهادن به روستا، این گونه ایدئولوژیها را نیز به همراه نیاورند بنابراین پیدا کردن شواهدی که خلاف چنین پنداری را ثابت کند دشوار به نظر می‌رسد. آنچه این مصلحان می‌توانند (و باید) انجام دهند این است که به ده گردشی و به مطرح کردن سئوالات باز بپردازند، به سخنان مردم گوش فرادهند، مشاهده کنند و به تجدیدنظر در عقاید خود بپردازند و بالاتر از همه به نقد

باورهای خود مبادرت ورزند. گرچه روحیه احساسی و تند و تیز به عنوان نیروی برانگیزنده برای انجام برخی فعالیتهای توسعه‌ای ضروری است، اما ممکن است چنین روحیه‌ای به صورت مانعی برای توسعه درآید. همچنان که «محافظه‌کاری بی‌اعتنا و سرده» می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند. شواهد همیشه انتخاینند. اما برای دستیابی به حقیقت برخی بی‌طرفیها ضروری است. شواهد فی‌نفسه ناهماهنگیهایی دارند که معمولاً طی روندهای یادگیری از بالا به پایین و یا از مرکز به پیرامون به وجود می‌آیند. روستاییان فقیر در مطالعات پیمایشی اغلب به طور اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ فقرا در عملیات آماری و میانگین‌گیریها حذف می‌شوند و درافکار قالبی هضم می‌شوند و در نتیجه نتایج این قبیل مطالعات اغلب گمراه‌کننده است و تماس محدود مصلحان با روستاییان فقیر بندرت به یک مصلح، که فردی غیر فقیر و دارای خاستگاه شهری است، کمک می‌کند که توسن خیال را به جولان درآورده و جهان را از دید یک روستایی فقیر بنگرد. پژوهشهای علوم اجتماعی نیز در این زمینه کمک چندانی نمی‌کنند.

مطالعات بیشتر به ظواهر پدیده‌ها و یا مفهوم سازی می‌پردازند. این قبیل مطالعات جهان‌بینی، مسائل و استراتژیهای خانواده‌ها و افراد فقیر خاصی را بازگو نمی‌کنند ولی محقق برای تممیم دادن نتایج، نیاز دارد که با داده‌های خام، با موارد خاص و با مردم آغاز کند. بررسیهایی که من انجام داده‌ام بازگویی تفاوت‌های فرهنگی، محیط‌شناسی، مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراوان بین گروه‌های فقیر و غیرفقیر در محیطهای روستایی است هرچند که ویژگیهای مشترکی را نیز می‌توان بین آنان مشاهده کرد.

شواهد تجربی این باورها را که مردم فقیر روستایی غیرآینده‌نگر، تنبل و یا تقدیرگرا هستند، تایید نمی‌کند. اگرچه به نظر می‌رسد که در برخی مواقع مردم فقیر روستایی به گونه‌ای رفتار می‌کنند که چنین تعابیری را امکان‌پذیر می‌کند. ممکن است روستاییان پس‌انداز نکنند و یا کارشان به روشنی دیده نشود و نیز ممکن است که در ظاهر به صورتی انفعالی پذیرای سرنوشتشان باشند، اما برای این گونه رفتارها تفسیرهای خاصی نیز وجود دارد و نمی‌توان از آن به عنوان عیوب اخلاقی یاد کرد. فقدان آینده‌نگری (به معنی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نکردن) بیانگر نیازهای میرم برای مصرف فوری، انباشتگی نیازهای اساسی، نداشتن امنیت در مالکیت ارضی و نیز به معنای وجود این احتمال است که هرگونه پس‌اندازی به جلب توجه بستگان فقیر و

غارتگران اجتماعی منجر شود. تنبلی ضامن حفظ انرژی است. کسانی که در حاشیه زیست می کنند قدرت و نیروی خود را ذخیره کرده و تلاشهایشان را جیره بندی می کنند (هروقت فصل رازیانه چیدن شد به این کار می پردازم و درخانه مصرف می کنم و وقتی که رازیانه تمام شود و کاری برای انجام دادن نباشد آن وقت می خوابم). قدری بودن را نیز می توان نوعی سازگاری تلقی کرد. از طریق قدری بودن همانند استراحت کردن می توان انرژی جسمانی و ذهنی را ذخیره سازی کرد. به علاوه، قدری بودن مقرون به احتیاط نیز هست. ظواهر بی قدرتی، ناآگاهی، تسلیم بودن ممکن است شرطی برای بقا و پیش شرطی برای کسب فرصت کار موقت، برای اخذ وام آینده از نزول خواران و معامله گران، ملاکان لازمه رهایی از رنج و مخاطرات و سلب مالکیت باشد.

شواهد این باور را که روستاییان فقیر نادان و جاهل اند تایید نمی کنند. بک بُعد از این شواهد، عمق و اعتبار شناخت فنی و سنتی مردم روستایی است. بُعد دیگر آن عبارت از درک آنان نسبت به دلایل فقر خود است. این درک روشنتر و مبسوطتر از آن چیزی است که برخی توسعه گران روستا تصور می کنند. نادانی و جهل آشکار بخشی از استراتژی محرومان است. باجیت مالیک (Badjiti Malik) از عشایر هندی پرسیده است چرا در مقابل ماموران دولتی، آنقدر مودب و محجوبند و غالباً با هرچه ماموران به آنها می گویند موافقت می کنند. به او پاسخ داده شد که هرگاه شرایط اقتضا کند پاسخ آنان «بله» خواهد بود. در این حال حتی اگر کسی پرسد که آیا شما گریه ای را دیده اید که شتری را به دهان خود گرفته باشد، در پاسخ خواهند گفت «بلی». مطالعات پیمایشی همراه با تکمیل پرسشنامه نیز اگر به طور نامناسبی صورت گرفته شود، می تواند رقمهایی غیر واقعی فراهم سازد، که به طور شرم آوری دانش مردم روستایی را کمتر از آنچه هست منعکس کند. این نکته که مردم فقیر روستایی نادان و احمقند، اغلب ساخته و پرداخته، مصلحان روستایی جاهل بی اطلاع است.

برای اصلاح دیدگاههای پیشداورانه و قالبی که مردم فقیر روستایی را متهم به تنبلی، نادانی، حماقت و ولخرجی می کند باید خود ساعت را که عقربه اش سریع می چرخد، تعمیر کرد. می توان درباره فقرا، بی سوادان، بی زمینها و افراد تحت ستم آرمان پردازی کرد. می توان نحوه تصمیمگیری یک دهقان را تجسم عالی هوشمندی یک انسان عاقل به حساب آورد. همان گونه

که در میان فقرا می توان به افرادی تنبل و احمق برخورد کرد در میان ثروتمندان نیز می توان موارد مشابهی را یافت. مردم فقیر دچار اشتباه می شوند. پیشبینی هایشان غلط از کار در می آید. بدمستی می کنند و همه چیز را از یاد می برند، اما دیگران و از جمله ثروتمندان نیز همه این گونه خطاها را مرتکب می شوند. ناظران بارها و بارها پشتکار و سختکوشی و قوه ابتکار روستاییان فقیر را خاطر نشان کرده اند. ولی کسی به این نوع شواهد وقعی نمی نهد. مطالعات موردی لی لاگالاتی (Leela Gulati) درباره پاسخ زن فقیر در کرالا (Kerala) به تفصیل از کار خسته کننده و فرسایشی بدنی و ساعات کار طولانی آنان یاد می کند و خاطر نشان می کند که این زنان به رغم کار خسته کننده و سنگین کالری کمی دریافت می داشتند. یکی از پاسخگویان بنام دولسی (Dolci) چنین اظهار می کرد:

«من هر روز بر سر خود می زنم و نمی دانم چه کنم برای اینکه خودت را سرپا نگه داری باید یک چنگ به اینجا بزنی و یک چنگ به آن طرف دیگر، اگر این کار را نکنی از بین خواهی رفت.»

زمانی که جان هتج (John Hatch) در پرو مطالعه می کرد دهقانان خرده پا با مصیبت سیل مواجه شدند او در این باره نوشت:

«من بطور سطحی و سردستی به آثار ناشی از سیل هم توجه می کردم، اما ناگهان با یک پدیده بسیار شگفت انگیز روبه رو شدم و آن عبارت بود از سختکوشی فوق العاده دهقانان خرده پا و توانایی اعجاب انگیزشان در آماده سازی مجدد زمین برای محصولات تازه بدون دریافت کمک از هیچ منبع کمک رسانی همانند مهره پیاده که روی صفحه شطرنجی فقط به طرف جلو می تواند حرکت کند مردمی که ناگزیرند این چنین بین مرگ و زندگی دست و پا بزنند نمی توانند تنبل و یا کودن باشند، آنان ناگزیرند که سخت کوشانه کار کنند و هرگاه از حرکت باز بمانند بسیاری از آنان از بین خواهند رفت. برای فراتر رفتن از تصاویر قالبی و قدیمی موجود در این زمینه پرداختن به یک تحلیل مقایسه ای مفصل درباره فقر روستایی ضروری است اما این البته کار چندان آسانی نیست شواهد بازگویی آن است که در آنچه فقرا می گویند و در مواردی که برای مطالعه انتخاب می شوند، مسائل جهت دار وجود دارد. به علاوه مطالعات موردی تاریخی درباره مردم و خانوارهای فقیر نیز اندک است. سنت های مطالعاتی و دانشگاهی به طور

نامعقولانه‌ای، مطالعات غیرآماري و ویژه را که به آسانی در دسترسند به فراموشی سپرده و کم ارزش جلوه می دهند. گرچه انسانشناسان اجتماعی در این زمینه تلاش‌هایی کرده‌اند، اما یک اقتصاددان بنام لی لاگالاتی وجهی نشان داده است که با تحقیق سختکوشانه برای ضبط زندگی مردم روستایی فقیر به چه اطلاعات باارزش می‌توان دست یافت. مطالعه او پیرامون پنج زن روستایی فقیر در کرالا (Kerala) که به طور مفصل و متقاعدکننده‌ای صورت پذیرفت، زمینه‌های تازه‌ای را در این گونه تحقیقات فراهم آورد و این نوآوری یکی از ضروریترین نیازها در پژوهشهای مربوط به توسعه روستایی بوده است.

با این همه، به رغم پژوهشهای موردی خوب که می‌تواند به صورت مواد خام برای تحلیل مورد استفاده قرار گیرد هنوز مسائل مهمی در چارچوب ایدئولوژی و تفسیر اطلاعات وجود دارد. هیچ تحلیلی عینی نیست و چندگرایی التقاطی نیز خود نوعی ایدئولوژی است. بنابراین فقط می‌توانم بگویم که سعی من بر آن بود که این گونه مطالعات موردی و سایر شواهد را مرور کنم تا دریابم چه مقولات و تعمیمهایی به دست می‌دهند. نتیجه حاصل که از این پس آورده شده است، دلالت بر آن دارد که در شرایط، فعالیتها، روابط و استراتژیهای مردم فقیر روستایی در مناطق و کشورهای مختلف ابعاد مشترکی وجود دارد.

خوشه‌های نامطلوبی

توضیح درباره شرایط فقر روستایی را می‌توان از اجتماعات و یا افراد شروع کرد. اگر از اجتماعات روستایی آغاز کنیم دست کم این حسن را دارد که تفکیک دو نوع وضعیت اجتماعی مختلف امکانپذیر خواهد شد: وضعیت اول اجتماعاتی که فقر سراسر آن را فراگرفته است. این امر ممکن است ناشی از دورافتادگی این جوامع یا منابع ناکافی و یا در اثر هر دو عامل باشد. وضعیت دوم اجتماعاتی است که در آن گروهی ثروتمند و دسته دیگر فقیرند. اگر از افراد شروع کنیم این حسن را دارد که می‌توان به وضع نامساعد زنان در بسیاری از این جوامع اشاره کرد؛ وضعیتی که گاهی اوقات از کودکی آغاز می‌شود. این دو بعد - یعنی بعد مبتنی بر محل استقرار و منابع، و بعد مبتنی بر جنسیت - حائز اهمیت است و همه آنچه را که در پی می‌آید، توصیف می‌کند. برخی اجتماعات از دیگر اجتماعات فقیرترند و یا از حیث فقر بیکدیگر شباهت دارند و

زنان اغلب (و البته نه همیشه) از مردان فقیرترند.

مع هذا این خانواده است که واحد اقتصادی مشترک و به طور فزاینده متمایزی برای تولید، کسب درآمد و برای مصرف مشترک به شمار می آید. پس باید مسائل و مشکلات خانوارهای روستایی رانیز بررسی کرد. توجه به مسائل خانوارها به شیوه های مختلفی میسر است. طبقه بندی هایی که در اینجا آورده شده است هیچ گونه مزیتی بریکدیگر ندارند و خوانندگان شخصاً می توانند به دسته بندی آن پردازند ولی مفید است که شواهد را به طور مفصل مورد بررسی قرار داده و اصطلاح فقر را در معنایی وسیع تر می تواند شامل کلیه ابعاد نامطلوبیتها و مصیبت های موجود در روستاها باشد در نظر بگیریم. بلکه دلالت های آن را به فقدان ثروت و دارایی، فقدان غذا و یا پول نقد محدود کنیم. برای شروع کار می توان به ۵ گروه از نامطلوبیتها و مشکلات یعنی خود فقر، ضعف جسمانی، آسیب پذیری، انزوا و بی قدرتی اشاره کرد. آنچه ارائه می شود طرحی ترکیبی از دشواریهایی است که خانوارهای روستایی با آن مواجهند:

۱) خانوار روستایی فقیر است. دارایی اندکی در اختیار دارد. کلبه، خانه و یا سرپناهی که در آن سکونت دارد کوچک است و از چوب یا خشت یا نی یا شاخه های گیاهان و برگ نخل و یا موی حیوانات درست شده است. اسباب و اثاثیه موجود در این خانه ها مختصر است: زیراندازی از پوست یا چیزی مشابه آن برای خوابیدن، شاید یک دست رختخواب، وسایل آشپزی و معدودی ابزار کار دارند. مستراح حتی غیر بهداشتی آن نیز گاه وجود ندارد. خانوار فاقد زمین است و یا اگر قطعه زمینی در اختیار داشته باشد برای تامین مخارج زندگی کفایت نمی کند و یا به سختی از پس رفع نیازهای معیشتی خانوار برمی آید. معمولاً این نوع زمینها اجاره ای است و یا به صورت سهمبری در اختیار خانوار قرار می گیرد. خانوار فاقد دامداری است و یا فعالیت دامداری آن به نگهداری تعداد اندکی مرغ و خروس و مرغابی و یا معدودی بز و خوک خلاصه می شود و گاهی ممکن است تعدادی گاو میش نحیف نیز در اختیار داشته باشند. خانوار معمولاً به همسایگان خویشاوندان و تجار بدهکار است. لباس اعضای خانواده بسیار کهنه و وصله دار است و اغلب تا وقتی کاملاً پاره نشود مورد استفاده قرار می گیرد. نیروی کار خانواده از بهره وری پایین برخوردار است. اگر به زراعت اشتغال داشته باشند، زمین کشاورزی بسیار کوچک و یا نامرغوب است.

خانوار مزرعه خصوصی ندارد. هیچ گونه مالکیت و تسلطی برابرار تولید ندارد. مهمترین و گاه تنها وسیله‌ای که به تمامی متعلق به خانواده است، همانا نیروی کار اعضا است. ذخایر مواد غذایی و پول نقد خانواده بسیار کم، غیر قابل اعتماد، فصلی و ناکافی است. خانوار یا به اربابی وابسته است که کلیه کارها برای او صورت می‌گیرد و یا به سلسله فعالیت‌هایی مبادرت می‌ورزد که منعکس کننده قوه ابتکار او برای ادامه بقا در حد یک زندگی بخور و نمیر است. غذا و پول نقدی که به دست می‌آید برای برآوردن حداقل نیازهای زیستی اعضای خانوار به مصرف می‌رسد و این نیز باتوجه به محدودیت منابع بزودی به اتمام می‌رسد. همه اعضای خانوار هر زمان که بتوانند کار می‌کنند مگر کودکان، سالخورده‌گان، افراد ناتوان و آنهایی که واقعاً بیمارند. زنان ساعتهای متمادگی داخل خانه به امور خانه‌داری و در خارج از خانه برای تامین معاش به کار اشتغال دارند. عملکرد پولی نیروی کار اعضای خانوار پایین بوده و در فصول کمکاری و کساد بازار کار (اگر اساساً فرصت اشتغالی وجود داشته باشد) بسیار اندک است.

۲) ضعف جسمانی اعضای خانوار: در خانوارهای فقیر بار وابستگی به بزرگسالان در سن کار زیاد است. اعضای وابسته را معمولاً نوجوانان، سالخورده‌گان، بیماران و معلولان تشکیل می‌دهند. نسبت وابستگی به افراد بزرگسال به یکی از این دلایل بالاست: اولاً مردی در خانواده وجود ندارد و ریاست خانواده برعهده زن است که علاوه بر مسئولیت کسب درآمد برای خانواده، مسئولیتهای نگهداری اطفال، پخت و پز، آوردن آب، جمع‌آوری هیزم، بازاریابی و انجام کارهای عادی رانیز به عهده دارد. ثانیاً خانواده در وضعیتی است که تعداد فرزندان خردسال زیاد است و مواظبت و تغذیه آنان زمانبر است، اما این افراد از لحاظ اقتصادی چندان فعال نیستند. ثالثاً افراد بزرگسال ضعیفند و یا به دلیل حوادث و یا بیماری علیل شده‌اند. رابعاً به دلیل مرگ زودرس بزرگسالان خانواده، نسبت وابستگی بالاست و بالاخره فعالان خانوار برای رهایی از فقر مهاجرت کرده و یا متفرق شده‌اند. به علاوه بزرگسالان در فصولی از سال و یا گاهی در تمام طول سال از نظر وقت و انرژی کار در مضیقه هستند. خانوار به طور فصلی گرسنه و ضعیف است و اعضای آن به دلیل بیماری، بدی وضع تغذیه و ابتلاء به انواع ناخوشیهای انگلی رنجورند. حاملگی، تولد و مرگ و میر متداول است، وزن نوزادان کم است و همه آنها جثه‌های ضعیفی دارند و در مقایسه با تواناییهای ژنتیکی شان از رشد بازمانده‌اند.

۳) انزوای خانوار: خانوار با دنیای خارج بیگانه است، از شهر دور بوده و ارتباطات آن اندک است و یا از مراکز مبادله و کسب اطلاعات و تجمع بسیار دور است و بیشتر حالت پیرامونی دارد. به دلیل بی سواد بودن و نبود رادیو اعضای خانوار از حوادث و اتفاقاتی که در نقاط غیر همسایه می گذرد اطلاع چندانی ندارند. بچه ها به مدرسه نمی روند. در صورتی هم که به مدرسه بروند، افت تحصیلی در میان آنان بالا است. این خانوارها کمتر از خدمات و راهنماییهای ماموران ترویج کشاورزی و یا ماموران بهداشتی بهره مند می شوند. مسافرتهاى آنان بسیار محدود است و بیشتر به جستجوی کار و یا در طلب دریافت کمک از بستگان به جایی می روند. وابستگی شدیدی به همسایگان خود دارند و این امر بیشتر به دلیل وابستگی آنان به ارباب، بدهکار بودن، ضرورت برآوردن نیازهای فوری و یا به دلیل فقدان وسایل مسافرت است.

۴) آسیب پذیری: خانوار روستایی در مقابل حوادث و پیش آمدهای احتمالی توان مقاومت اندکی دارد. نیازهای کوچک را می توان با استفاده از ذخیره نقدی بسیار اندک خانوار، با کاهش مصرف، و نیز از طریق معاوضه، استقراض از دوستان، بستگان و تجار برطرف کرد. مصیبتها، نیازهای اجتماعی، خشکسالی، قحطی، از بین رفتن کلبه، حوادث غیر مترقبه، بیماری، تدفین، جهیزیه، شیربها، هزینه های عروسی، هزینه های دادگاه و جریمه موجب فقیرتر شدن خانوار روستایی می شود. خانوارهای روستایی در مواجهه با این پیشامدها اغلب ناگزیر از فروش و یا گرو گذاشتن داراییهایی نظیر زمین، احشام، اشجار، وسایل پخت و پز، ابزار و تجهیزات، جواهرات، محصولات چیده نشده در مزرعه و یا پیش فروش کردن کار آینده می شوند و در این زمینه خصوصاً اضطرار و یا جوابگویی به رباخواران اهمیت خاصی دارد. آسیب پذیری در فصلهای مرطوب به حد اعلاى خود می رسد، و علاوه بر این خصوصاً هنگامی که کمبود مواد غذایی در کار باشد و یا بیماری و کار کشاورزی با یکدیگر همراه شوند و نیز به هنگام خشکسالی حاد می شود. به این ترتیب خانواده های آسیب پذیر بیش از دیگران مستعد بیماری و مرگ و میرند.

۵) بی قدرتی خانوار: جهل به قانون، ناآگاهی حقوقی، رقابت با دیگران برای اشتغال و خدمات در شرایط یکسان سبب می شود که خانوار براحتهای قربانی غارتگریهای قدرتمندان شود. به این ترتیب موقعیت اجتماعی پایین در این قبیل خانوارها از نسلی به نسلی دیگر به ارث می رسد. خانوار برای استفاده از نیروی کار خود و یا فروش تولیدات و یا داراییهای خود از قدرت چانه زنی

اندکی برخوردار است و براحتی از سوی رباخواران، تجار، مالکان، کارمندان جزء ادارات و پلیس مورد استثمار قرار می‌گیرد. آگاهی از قدرت روستاییان ثروتمند و متحدان شهری آنان سبب می‌شود که خانوار از فعالیتهای سیاسی خودداری ورزد زیرا این امر سبب می‌شود که شغل آینده، امکان اجاره زمین و فرصت اخذ وام و حمایت دیگران را از دست بدهد. به این ترتیب خانوار می‌پذیرد که تاوان بی‌قدرتی خود را بپردازد.

طرح این مسئله ممکن است تا حدودی بزرگتر از میزان واقعی جلوه داده شده باشد. استثناهایی نیز وجود دارد. برخی خانوارهای فقیر از نظر جسمی از آنچه بیان شد تواناترند و الگوهای محرومیت مردم فقیر در گروههای جمعیتی عشایری، متفاوت است. شرایط نامساعدی در بخشی از افریقای شرقی وجود دارد که در آن روابط ارباب و رعیتی و بهره‌کشی از دهقانان فقیرتر از سوی کسانی که فقر کمتری دارند، از دیگر مناطق فقیر جهان (از جمله مثلاً از بنگلادش) قابل رویت تر است.

در سایر کشورها شاید در تایوان، کره و چین جمعیت‌های خیلی از روستاییان وجود دارد که یک چنین ویژگی‌هایی دارند. انزوا نیز غالباً خصیصه‌ای عام برای همه روستاییان نیست. در سریلانکا، تقریباً تحصیلات ابتدایی عمومی در مناطق روستایی وجود دارد. در کerala (Kerala) بسیاری از مردم روستایی به طور روزانه، روزنامه‌ها را می‌خوانند و درباره مطالب آن بحث می‌کنند. و اگر تجزیه و تحلیل گوران هایدن (Goran Hyden) را درباره تانزانیا بپذیریم، دهقانان خرده پانیزگاهی می‌توانند قدرتمند باشند. دهقانان خرده پا در تلاشند تا استقلال خود را نسبت به دولت و دستگاه بوروکراسی، با پذیرش انزوا، به مثابه یک استراتژی حفظ کنند و با اجتناب از برخی انواع تماسها از بی‌قدرتی بپرهیزند. چنین استثناهایی به منزله بی‌اعتبارسازی تعمیم‌ها نیست، اما بازگویی آن است که در برخی مکانها و شرایط می‌توان از برخی محرومیتها اجتناب و یا برآن غلبه پیدا کرد. هرگونه رد فوری تعمیم‌ها ممکن است بازگوکننده تمایلات ضد فقر باشد. بسیاری از محرومیت‌های روستایی، براحتی قابل رویت نیست و اگر در جایی هم دیده شود، فقط یک یا چند بعد آن مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. گویا برخوردی که با این قضاوت می‌توان کرد آن است که بپذیریم که در مناطقی از جنوب و یا جنوب شرقی آسیا و در افریقا و امریکای لاتین که تمرکز فقر زیاد است توصیف‌های یادشده مصداق دارد این شاید نصف تا سه چهارم مردم

روستایی در جهان سوم را دربرگیرد.

تله محرومیت

با بررسی خانواده‌های فقیر و محیط بی‌واسطه آنها می‌توان دریافت که این خوشه‌های نامطلوبیتها یکدیگر پیوسته‌اند.

این ارتباط زنجیره‌ای با عناوین مختلفی چون دایره بسته فقر، تله فقر، و سندرم فقر توصیف شده است. می‌توان از این گفته فراتر رفت که مردم فقیرند چون گرفتار فقرند با اتصال این ۵ دسته از عوامل و خوشه‌هایی که به آن اشاره شد، بیست نوع روابط علی محتمل حاصل می‌شود که در شکل‌های منفی به یکدیگر زنجیر شده‌اند و همانند تارهای عنکبوت مردم را در تله محرومیت اسیر کرده‌اند. شدت ارتباط و پیوستگی میان این خوشه‌ها متفاوت است اما می‌توان این شدت ارتباط را به نوبه خود با مبدا گرفتن هریک از خوشه‌ها بیان کرد. فقر تعیین‌کننده‌ای قوی برای این خوشه‌ها به شمار می‌رود. فقر به واسطه کمبود غذا، جثه‌های کوچک، سوءتغذیه‌ای که مقاومت بدن را کاهش می‌دهد و یا در اثر ناتوانایی فرد برای پرداخت هزینه خدمات پزشکی به ضعف جسمانی می‌انجامد. به همین ترتیب فقر منجر به انزوای فرد می‌شود زیرا که فرد قادر به پرداخت هزینه‌های مدرسه و آموزش نیست، نمی‌تواند رادیو و یا دوچرخه بخرد، یا هزینه‌های لازم برای مسافرت به منظور جستجوی کار را تامین کند و یا در حوالی مرکز ده و یا جاده اصلی زندگی کند. فقر از طریق فقدان ثروت به آسیب پذیری در مقابل هزینه‌های زیاد خانگی یا حوادث پیشبینی نشده منجر می‌شود. فقر به بی‌قدرتی می‌انجامد زیرا که نداشتن ثروت با پایگاه اجتماعی پایین همراه است. صدای فقیر به گوش کسی نمی‌رسد و به این ترتیب ضعف جسمانی خانوار به طرق مختلف به ایجاد و تثبیت فقر کمک می‌کند زیرا:

(۱) نیروی کار ضعیف بهره‌وری اندکی دارد.

(۲) فرد قادر به زیرکشت بردن اراضی وسیع نیست و یا نمی‌تواند ساعتهای بیشتری کار کند.

(۳) به زنان و کسانی که ضعیفند دستمزد کمتری پرداخت می‌شود.

(۴) بالاخره ضعف جسمانی از طریق خارج کردن نیروی کار از چرخه اشتغال پایه‌های فقر را تحکیم می‌کند. ضعف جسمانی به انزوای فرد از طریق نبود وقت و یا انرژی برای شرکت در

جلسات و کسب اخبار و اطلاعات می انجامد به ویژه برای زنان که فرزندان متعددی دارند، رفت و آمدها دشوارتر شده و در نتیجه میزان انزوا افزایش می یابد. ضعف جسمانی آسیب پذیری را تشدید می کند زیرا که فرد توانایی غلبه بر بحران، از طریق کار شدیدتر، فعالیتهای جدید، و یا مذاکره برای جلب کمک و مساعدت را پیدا نمی کند. ضعف جسمانی از طریق کمبود وقت و یا انرژی برای اعتراض و سازماندهی و یا فعالیتهای سیاسی ضعف را تشدید می کند و بالاخره شکی نیست که مردم فقیر و بیمار جرات مذاکره و چانه زنی سخت را ندارند.

انزوا (به معنی فقدان آموزش، دورافتادگی و خارج از دسترس بودن) فقر را تقویت می کند. خدمات به افراد ساکن در نقاط دور دست نمی رسد. بی سوادان نمی توانند اطلاعاتی درباره ارزشهای اقتصادی داشته باشند و دریافت اعتبار و وام برای آنها دشوار است. انزوا، ضعف جسمانی به بار می آورد. در بین خانواده های ساکن در نقاط دور افتاده ممکن است نسبت بالایی از افراد سالم به شهرها و یا سایر مناطق روستایی مهاجرت کنند. انزوا همچنین به تقویت آسیب پذیری در مقابل حوادث منجر می شود.

مناطق حاشیه ای دور دست به دلیل آفت زدگی بیشتر در معرض از دست دادن محصول هستند و به دلیل تجهیزات ناقص و محدود در دسترس در مقابل آسیبهایی، نظیر قحطی، و یا بیماری تاب مقاومت چندانی ندارند. افراد بی سواد به سختی می توانند برای دریافت زمین ثبت نام کرده و یا زمین به دست آورند و براحتمی فریب می خورند. انزوا در عین حال به معنی فقدان تماس با رهبران سیاسی و یا قانونی نیز هست. فقرا نمی دانند که افراد قدرتمند چه می کنند؟ آسیب پذیری، در بسیاری از زنجیره های محرومیت نقش دارد. ارتباط آنها با فقر زمانی می توان دریافت که فرد برای تحمل آسیبهای ناخواسته ناگزیر از گرو گذاشتن و یا فروش قسمتی از اموال خود باشد. آسیب پذیری با ضعف جسمانی به دلیل مبارزه با حوادث غیر احتمالی ارتباط پیدا می کند، زیرا فرد آسیب دیده ناگزیر است که به جای پول از وقت و انرژی خود مایه بگذارد. ضعف جسمانی با انزوا از این جهت ارتباط می یابد که به دنبال وقوع حوادث ناگهانی، روستایی ناگزیر به مناطق دور افتاده تری نقل مکان می کند و یا از لحاظ اجتماعی روابط متقابل خود را با دیگران کاهش می دهد و بالاخره فقر با بی قدرتی به دلیل اینکه فرد فقیر به ارباب وابسته است مرتبط است. سرانجام بی قدرتی به شیوه های گوناگون و نه فقط از طریق استثمار قدرتمندان، به

استمرار فقر کمک می‌کند. بی‌قدرتی امکان دست یابی فقرا به منابع دولتی، اقدام قانونی در مقابل تجاوز به حقوق آنان و قابلیت و توانایی فقرا در منازعه بر سر میزانهای دستمزد یا بهره را محدود و یا سلب می‌کند. به علاوه به هنگام فروش اضطراری مایحتاج زندگی قدرت مذاکره را از آنان سلب می‌کند و نیز متضمن تاثیر اندک آنها بر دولت به منظور فراهم آوردن خدمات برای مناطق فقیرنشین و مستمندان است.

از سوی دیگر بی‌قدرتی ضعف جسمانی را به این دلایل تشدید می‌کند: اولاً فقرا ناگزیرند که قسمت اعظم وقت و انرژی خود را به اقدامات مختلفی برای دست‌یابی به مایحتاج زندگی اختصاص دهند، و ثانیاً تعهدات فقرا به اربابان سبب کاهش نیروی کار آنان برای تولیدات خانوادگی و یا کسب سایر درآمدها می‌شود. به علاوه در مواقع بروز قحطی، فقرا به دلیل ناتوانی و بی‌قدرتی هیچگاه نمی‌توانند نیازهای غذایی خود را فراهم کنند.

انزوا با بی‌قدرتی مرتبط است زیرا فقرا آنقدر بی‌قدرتند که نمی‌توانند به کمکهای دولتی، مدارس، کالاهای یا سایر منابع دسترس یابند. به علاوه بی‌قدرتی سبب آسیب پذیری فقرا به هنگام بروز نیازهای غیرمترقبه نظیر پرداخت بدهی، جریمه یا حبس و یا نیاز به پرداخت رشوه در جریان منازعه‌ها می‌شود. پنج خوشه پیشگفته و تبعات آن را بیش از آنچه ذکر شد می‌توان مورد غور و بررسی قرار داد. موارد مذکور را می‌توان بیشتر توضیح داد و با توجه به مطالعات موردی غور و بررسی قرار داد. موارد مذکور را می‌توان بیشتر توضیح داد و با توجه به مطالعات موردی آنها را آزمون و تعدیل کرد. ولی دو گروه از این خوشه‌ها یعنی فقر و انزوا از نظر اطلاعاتی و توزیع آنها بهتر پذیرفته و درک شده‌اند. دسته سوم یعنی ضعف جسمانی موضوع بحثها و مجادله‌های مهمی است و بسیار زود است که بتوان درباره آن قضاوت کرد. براساس این مجادلات به طور خلاصه می‌توان گفت که حداقل کالری مورد نیاز بسیار بالا برآورد شده است و بسیاری از افرادی که برحسب نسبت قد به سن افرادی دچار سوء تغذیه محسوب می‌شوند. برحسب نسبت وزن به قد، وضعیتی طبیعی داشته و اساساً می‌توان آنان را ریز نقش ولی سالم توصیف کرد. درباره همه این مسائل به آگاهی بیشتری نیاز است. و شکی نیست که در دهه آینده دانش بشر درباره وضعیت تغذیه، سلامتی، رشد، تواناییهای ذهنی و جسمانی و کیفیت زندگی و نیز تجربه (مطالعات در این زمینه) افزایش خواهد یافت.

در این میان هر نوع اندازه گیری و مقیاسی پیرامون افرادی که دچار سوء تغذیه اند باید در پرتو فشارهای ناشی از کمبودهای فصلی و گرسنگی خانوارهایی که در معرض خطر از بین رفتن هستند، صورت پذیرد. در نواحی حاره ای فشار این کمبودها در دوره های بارندگی و قبل از درو اولین محصول، قابل رویت است. فصلی هست که در آن کمبود مواد غذایی، کار طاقت فرسا، کیفیت پایین نگهداری از اطفال و شیوع امراض بر روی یکدیگر تاثیر گذاشته و وضعیت آسیب پذیری را تشدید می کند. در این فصول امکان تماس متخصصان شهرنشین با مردم فقیر روستایی به حداقل می رسد. اگرچه ممکن است حداقل کالری مورد نیاز تا حدودی بیشتر برآورد شده باشد اما فشارهای فصلی که بر مردم روستایی وارد می شود هنوز از سوی کسانی که این فشارها را تجربه نکرده اند به نحو شایسته ای مورد توجه قرار نگرفته است. دو خوشه دیگر یعنی آسیب پذیری در مقابل حوادث غیر مترقبه و بی قدرتی مورد غفلت قرار گرفته است. بی قدرتی مسئله ای کلیدی است که بسیاری از توسعه گران روستا از مواجه شدن با آن چندان آسوده خاطر به نظر نمی رسند. بنابراین این دو را به طور مفصل تری مورد بررسی قرار خواهم داد.

چرخ دنده آسیب پذیری و فقر

خانوارهای روستایی با از دست دادن دارایی خود فقیرتر می شوند. روستاییان به منظور برآوردن نیازهای کوچک از نقدینگی موجود یا معاوضه استفاده کرده و یا ممکن است که وامهای اندکی از همسایگان، خویشاوندان، ارباب یا پيله ور دریافت کنند. اما برای رفع نیازهای اصلی و یا حتی احتیاجات کوچک در دوره های کمبود فصلی و یا در بحرانهای عمومی اغلب ضرورت دارد که روستاییان فقیر اسباب و اثاثیه سرمایه ای خود را به رهن گذاشته و یا به فروش رسانند. در مواردی که این قبیل حوادث سبب شوند که روستایی به سراغ وامهای با نرخ بهره بالا برود و یا ثروت مولد خود را از دست بدهد، می توان از اثر چرخ دنده ای نام برد. این نوع وقایع درست مثل یک چرخ دنده دار عمل می کند که حرکت برگشتی و معکوس آن ناممکن است، چنین تاثیراتی مردم فقیر را برای همیشه فقیرتر می کند. چرخ دنده فقر، از دست دادن غیر قابل جبران و برگشت ناپذیر داراییها و حقوق (بهره برداری) - ممکن است با فشارهای تدریجی که از آستانه تحمل فراتر می رود، یا هزینه هایی که قابل پیشبینی اما سنگین است و یا بروز یک بحران ناگهانی

تقویت شود.

وقایعی که چرخ دنده های فقر را تقویت می کنند می توان در پنج مقوله طبقه بندی کرد: رسوم اجتماعی، مصیبتها، ناتوانیهای جسمانی، هزینه های غیر تولیدی و بهره کشی. این وقایع را می توان به طور جداگانه ای توضیح داد. اما تاثیر آنها هنگامی که با یکدیگر ترکیب می شوند فوق العاده است.

رسوم اجتماعی: رسوم اجتماعی که تقاضای سنگینی را به دنبال دارند شامل تهیه جهیزیه، تدارک و دارایی برای عروس و تامین هزینه های لازم برای مراسم عروسی و تدفین است. این عوامل را مثلاً در شبه قاره هند، خصوصاً در دوره استعمار بریتانیاییها، می توان برای تبیین فقر به کار گرفت. اما امروزه، احتمالاً باید تا حدودی از تاکید بر این عوامل کاست تا بتوان آنها را با افکار قالبی اغراق آمیز دهقان سنت گرا و اسراف گر سازگار کرد. ولی شکی نیست که هزینه های این نوع مراسم و سایر مبادلات اجتماعی اغلب سبب کشانده شدن عمیق دهقانان به فقر می شود. این گونه هزینه ها همیشه بار سنگینی بردوش روستاییان بوده و هنوز از سنگینی آن به طور جدی کاسته نشده است. اسکارلت اپستین (Scarlett Epstein) با مطالعه ای که در دو روستا در جنوب هند انجام داده است دگرگونی رسم تامین دارایی برای عروس به رسم تدارک جهیزیه را به عنوان روندی از سانسکریت^(۳) شدن تبیین می کند که به موجب آن کاستهای پایینی جامعه شیوه عمل و طرز رفتار کاستهای بالایی را می پذیرند. مثلاً بوما (Boma) یکی از دهقانان فقیر که برای کشت و صنعت وانگالا (Wangala) کار می کرد، اظهار داشت که اخیراً به خاطر ازدواج دختر بزرگش حسابی زیر بار قرض رفته است. بوما می گوید خیلی کوشیده بود که برای دخترش همسری بیابد که جهیزیه طلب نکند، اما توفیقی نیافت. دختر به سن بلوغ (پانزده سالگی) رسیده بود در نتیجه مادرش بوما را وادار کرده بود که ترتیب ازدواج دخترشان را بدهد. و بالاخره جشن عروسی با پرداخت یک هزار روپیه به پدر داماد به عنوان جهیزیه و خرید یک عدد ساعت و یک دست لباس به ارزش پانصد روپیه برای داماد برپا شد. به علاوه خرید لباس و جواهرات برای عروس هشتصد و پنجاه روپیه و سروسات آن نیز هزار و دویست روپیه خرج برداشت. به این ترتیب عروسی دختر بوما جمعاً سه هزار و پانصد روپیه خرج روی دستش گذاشت. بوما مجموعاً دو آکر^(۴) زمین آبی در اختیار داشت و در نتیجه به زحمت می توانست

هزینه‌های جاری خانوار را تامین کند تا چه رسد به پرداخت هزینه‌های سنگین عروسی. این دهقان سه دختر دم بخت دیگر نیز داشت و هراس او از این بود که هنگام شوهر دادن آنها چه باید بکند؟ (Epstein, 1973, P. 196)

به این ترتیب رسم جهیزیه دادن در جوامعی که این رسم در آن وجود دارد، برای بسیاری از پدران مسئله ساز است. بسیاری از دهقانان خرده پا به منظور فراهم کردن آن ناگزیر از فروش زمین زراعی خود هستند بنابراین تعجبی ندارد که بسیاری از دهقانان خرده پا و فقیر در یکی از روستاهایی که اوستین مطالعه می‌کرد سخنانی در مخالفت با رسم جهیزیه گفتند و معتقد بودند که در هر ازدواج خانواده عروس یک نیروی کار از دست می‌دهد در حالی که داماد یک نیروی کار جدید (یعنی عروس) بدست می‌آورد. در واقع در این قبیل هزینه‌های اجتماعی از دارایی و ثروت خانواده عروس کاسته می‌شود و می‌توان گفت که به یک معنی این امر نوعی سرمایه‌گذاری برای داماد و خانواده او محسوب می‌شود.

در بسیاری از کشورهای آفریقایی، هزینه‌های اجتماعی در زمینه‌هایی مثل تدارک دارایی برای عروس، برپایی مراسم ازدواج و برگزاری مراسم تدفین باری است که بر منابع درآمدی ناچیز روستاییان فقیر سنگینی می‌کند. پولی هیل (Polly Hill) در مطالعات خود در شمال نیجریه «درباره فقر سایر مردم» می‌گوید دهقان خرده پا ناگزیر شد که همه اراضی خود را به منظور تامین هزینه‌های ازدواج دخترش به فروش برسانند. دیوید پارکین (David Parkin) می‌نویسد در سواحل کنیا هزینه‌های تدفین و ثروتی که باید به عروس پرداخت شود از زمره مهمترین نیازهای احتمالی است که میزان آن نیز هر روز افزایش می‌یابد.

مصیبت‌ها شکل‌های متعددی به خود می‌گیرند. برخی از این مصیبت‌ها ساخته دست بشر از این قبیل است: دزدی احشام و ابزار و جواهرات، آتش زدن کلبه، جنگ، شکنجه، اذیت و آزار از طریق تخریب و یا تصرف محصولات و حیوانات، خلع ید از دهقانان و بیرون راندن آنها از اراضی زراعی و محروم ساختن آنان از حقوق مالکیت و انتفاع از این دست است. خانوار روستایی باز دست دادن حتی یک راس گاو، گاو میش، قاطر، خوک، بز و یاسایر حیوانات صدمه می‌بیند. سایر مصایب در سطحی وسیع رخ می‌دهد. سیل و خشکسالی، شیوع امراض نباتی و بیماری‌های دامی و گرسنگی از این قبیلند. برآوردهایی آماری در زمینه میزان تاثیر علل و عواملی

که سبب از دست رفتن داراییهای خانوار روستایی می شود، کمیاب است اما قحطی از مهمترین مصایب است که با رخ دادن آن مثل کشیده شدن ماشه تفنگ - فروش زمین و احشام شروع می شود. در جایی که بسیاری از مردم مقداری زمین دارند اما چیزی برای خوردن ندارند - همان گونه که در بنگلادش در ۱۹۷۴ رخ داد - فروش زمین به صورت یک بیماری واگیردار اپیدمی در می آید به طوری که مردم زمین و خانه خود را به قیمت های نازل به قصد تامین خوراک برای زنده ماندن می فروشند. ناتوانایی جسمانی سه شکل خاص به خود می گیرد: بیماری، مسائل ناشی از دوران بارداری و زایمان و پس از آن، و بالاخره حوادث، حاملگی و برخی بیماریها به طور تدریجی بر افراد اثر می گذارد اما اکثر بیماریها و تقریباً همه حوادث جسمی تاثیر ناگهانی دارند. آثار ناتوانیهای جسمانی از دو جنبه در خور توجه است: نخست ضعف و تحلیل نیروی کسب و کار بزرگسالان سبب تقلیل و یا توقف جریان درآمد و مواد غذایی برای خانواده می شود خانواده هایی که فقط یک بزرگسال دارند و یا ریاست آن به عهده زنان است بیشترین آسیب پذیری را دارند. هر چند که در خانوارهای پرجمعیت تر نیز این تاثیر ممکن است جدی باشد، به ویژه اگر بیش از یک فرد دچار ناتوانی جسمی باشد. وانگهی اغلب معالجات هزینه بر است، خواه برای بیماری باشد و خواه برای تولد و یا صدمات. معالجات سنتی و نوین از نظر هزینه کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند اما در هر صورت تامین هزینه آن برای روستاییان فقیر سنگین و طاقت فرساست. اگر معالجات به شیوه سنتی صورت پذیرد، امکان پرداخت دستمزد مداوم به صورت قرض، انجام خدمات (کار) و یا تحویل کالا (پرداخت جنسی) میسر است. اما اگر روش معالجه به شیوه جدید و امروزی باشد برای انتقال بیمار، تهیه دارو، مراقبتهای بیمارستانی، پرداخت رشوه و هزینه خوراک بیمار و همراه فوراً پول نقد مورد نیاز است. معمولاً در این موارد هدایایی برای مقدسین، روحانیان، زیارتگاهها و یا معابد نیز پرداخت می شود. اگر بیماری (اسهال، مالاریا، بیماریهای پوستی، مرض کرم رشته یا پیوک، مارگزیدگی...) چنانکه غالباً اتفاق می افتد با فصل بارانی مناطق حاره ای همراه باشد هزینه های تولید و درآمد صرف نظر شده از کشاورزی (هزینه فرصت) ممکن است بالا باشد و این به صورت کمبود مواد غذایی و پول نقد در دوره بعد از برداشت متجلی خواهد شد. بیماری طولانی ممکن است به فقر کامل بینجامد.

مصاحبه‌هایی که با کارگران زن در میان اقشار فقیر روستایی صورت گرفته نشان می‌دهد که یکی از انگیزه‌های کار در بین این قبیل زنان بیماری شوهران است. هرچقدر بیماری ادامه پیدا کند بخش بیشتری از داراییهای خانوار به منظور پرداخت هزینه‌های معالجه به فروش خواهد رفت و به این ترتیب اندک تا آخرین قطعات کوچک گوشواره‌ها و زیورآلات موجود در خانه به مصرف هزینه‌های معالجه رسانده خواهد شد. و در نهایت شوهر فوت شده و بیوه و فرزندان او فقیر و بی‌چیز باقی خواهند ماند. برهمن منوال یک حادثه مثلاً صدمه دیدن مهره‌ها، شکستن دست، کشیدگی عضلات و جراحات ممکن است به تضعیف نیروی کار و درآمد خانوار منجر شود و این امر موجب می‌شود که موقعیت اقتصادی خانوار سیر قهقرایی طی کند.

هزینه‌های غیرتولیدی نیز شکلهای متفاوتی دارند. این قبیل هزینه‌ها شامل هزینه مشروبات، مواد مخدر و یا سایر هزینه‌های مصرفی می‌شود. این گونه هزینه‌ها ممکن است قضاوت بد و بدشانسی را به شیوه‌های مختلفی در هم آمیزد مثلاً شکست در کسب و کار، مغلوب شدن در دعوا و یا باخت در قمار. این هزینه‌ها ممکن است به شکل رشوه و یا تعهداتی که به عهده خانوار بوده ولی هنوز پرداخت نشده است جلوه‌گر شود و یا ممکن است به صورت هزینه‌های کارآموزی و آموزش که هنوز کامل نشده و به شکل ناکامل آن نیز مفید فایده‌ای نیست، متجلی شود. الگوی عمومی این است که این گونه افراد روستایی (به اصطلاح همیشه چوب بی‌پولی خود را بخورند) و به سخن دیگر فاقد سرمایه لازم برای مولد ساختن آنچه که قبلاً به کار انداخته شده هستند.

مثلاً نمی‌توانند کالاهای مورد نیاز را برای فروش در مغازه کوچکی که دارند تدارک ببینند. یا جواز کسب خود را تجدید کنند. یا به تهنی چاه آب اقدام کنند تا آب زراعی بیشتری نصیبشان شود، یا سموم دفع آفات نباتی برای مبارزه با آفات و امراض گیاهی مزرعه خود تهیه کنند. ممکن است ناگزیر شوند که موجودی نقدی خود را برای تهیه آن دسته از کالاهای مصرفی که مستقیماً نقش تولیدی ندارند هزینه کنند، نظیر تبدیل به احسن کردن خانه، خرید جواهرات، رادیو، کفش، لباس امثال اینها.

یک قلم مهم هزینه برای بسیاری از خانوارها هزینه آموزش و پرورش فرزندان است حتی هنگامی که تحصیلات ظاهراً آزاد و مجانی باشد. این نوع هزینه‌ها اغلب سنگین است و از آن

زمره است هزینه خرید کتب درسی، پوشاک برای مدرسه، هزینه‌های ورزشی، هزینه‌های ساختمان مدارس و خرید هدیه برای معلمان و... به علاوه از آنجا که بچه‌ها در ایام مدرسه دیگر به کار نمی‌پردازند لذا هزینه فرصت از دست رفته نیز بسیار بالاست. درحالی که هزینه‌های آموزشی سرمایه‌گذاری تلقی نشود، ممکن است به فقیرتر شدن مردم روستایی بینجامد. به طور کلی هزینه‌های غیرتولیدی هرچه باشد، پولی که بابت آن قرض گرفته شده به ازای آن باید بهره پرداخت کرد و نیز سایر تعهدات جانبی آن به عمیقتر شدن فقر خانوار می‌انجامد.

بهره‌کشی متضمن انتظارات زیاد و اعمال نامشروع قدرتمندان است. بهره‌کشی خود انواع مختلفی دارد: نرخ بهره فوق‌العاده‌ای که نزول خواران، معمولاً به عنوان ریسک عدم پرداخت وام‌های خود طلب می‌کنند از آن جمله است. اما نرخ بهره در بسیاری از نقاط روستایی در جهان به طور شگفت‌انگیز بیش از صد تا دویست درصد و یا بیشتر است. چنین نرخ بالایی اساساً از نظر منطقی قابل توجه نیست زیرا وام گیرنده در محیط اجتماعی و طبیعی روستا محصور شده و قادر نیست و احتمال آن هم نمی‌رود که از پرداخت بدهی خودداری ورزد. کلاهبرداری و یا استفاده از زور به منظور تقلب و تصرف زمین‌های کشاورزی و تصاحب احشام و تولیدات و یا دست‌یابی به منابع گروهی و اشتراکی روستاییان شکل دیگری از بهره‌کشی است. در اینجا، بازهم مردم فقیر باید بتوانند مبلغ قابل توجهی فراهم کنند تا از تعقیب ماموران انتظامی رهایی یابند، از زندانهای دائمی خلاص شوند و گوش شنوایی بیابند تا خواسته‌های خود را مطرح کنند و یا به بخش دولتی به منظور اخذ منابع روی بیاورند. تهدید، باج سبیل گرفتن و اعمال فشار، ابزارهای آشکار بهره‌کشی است. اما صور غیرآشکار و موذیانانه بهره‌کشی از رواج بیشتری برخوردار است و براساس آن مردم فقیر از ترس از دست دادن امتیازات و یا از ترس مجازاتهایی که در انتظار آنان است رفتار نامساعد را می‌پذیرند.

برای ادامه بحث بهتر است که چند مثال درمورد فقر از کشورها و نواحی مختلف ارائه کنیم. آنچه آورده خواهد شد به مفهوم آماری معرف شیوه‌های بهره‌کشی نیست. هیچ دلیلی وجود ندارد که در صحت این اطلاعات شک و تردید به خود راه دهیم اما باید خاطر نشان کرد که این وقایع غم‌انگیزتر و مصیبت‌بارتر از آن است که یادآوری شده و شرح و بسط داده شود. در یک روستای کوهستانی مکزیک، خانوار فقیر مارتینز برای رفع نیازهای خود دائماً با مشکل مواجه

بودند. پدر خانواده پدرو (Pedro) نظیر سایر روستاییان به زور می توانست با درآمدهایی که کسب می کرد مواد خوراکی و لباس مورد نیاز را از این خرمن تا خرمن دیگر فراهم کند. اما آنگاه اوضاع واقعاً خراب و نامساعد می شد که یک بیماری جدی در خانواده پیش می آمد. بعد از این حادثه خانواده ناگزیر بود که تقریباً همه دار و ندارش را بفروشد و گاهی اوقات همه بوقلمونهای کوچک و یا آسیاب دستی و بعضی اوقات هم قاطر و... را می فروختند. در یکی از این موارد پدرو ناگزیر شد که برای یک عمل جراحی مبالغه قرض کند و لذا برای پرداخت بدهی خود ناچار شد قاطرش را بفروشد. در این جریان ناراحتی و خشم پدرو از آن بود که ناچار شده بود قاطر را به سیصد پزو بفروشد در حالی که ارزش آن چهارصد پزو بود. حال پدرو دیگر فقط یک قاطر داشت و این به آن معنی بود که بچه ها فقط می توانستند نیمی از هیزم مورد نیاز خانوار را از کوه حمل کنند و معنای دیگر این وضع آن بود که دیگر در خانواده چیزی برای فروش موجود نبود. وانگهی در فصل آلوچه بچه ها فقط توانستند نیمی از درآمد سال گذشته را کسب کنند زیرا بیش از نیمی از جعبه های آلوچه رانمی توانستند به ایستگاه راه آهن حمل کنند و به هنگام فصل برداشت ذرت نیز ناگزیر بودند رفت و آمد خود را به مزرعه برای حمل ذرت به دو برابر برسانند (لوئیس، ۱۹۵۹، ص ۴۰) در فیلیپین خانواده بی زمین ساماگای سی (Sumagaysay) تجربه مشابهی داشت. رئیس خانوار، تیواویو (Tiyo Oyo) و همسرش تیاتریا (Tiya Teria) بود. آنتونیو لدزما (Antonio Ledesma) یک وضعیت فوری و اضطراری را درباره خانواده در سال ۱۹۶۹ چنین وصف می کند:

«تیواویو، برای یک ماه دچار بیماری التور شد و ناگزیر بود که برای معالجه به بیمارستانی در پوتوتان (Pototan) برود. بستری شدن در بیمارستان ۱۲۰ پزو خرج برداشت، آن هم بدون احتساب هزینه خورد و خوراک. تیواویو ناچار شد برای خرید دکستروز (Dextrose) صدوسی پزوی دیگر بردازد و این درست هنگامی بود که خانواده در شرایط اقتصادی بسیار بدی بسر می برد. خوشبختانه یکی از داروخانه های شهر پذیرفت که ضامن تیواویو شود. تیواویو برای پرداخت هزینه های خود ناگزیر شد که گاو میش خود را به قیمت ۳۳۰ پزو به یک دهقان خرده پا بفروشد. گاو میش در شرایط کاری بسیار خوبی قرار داشت و در حالت عادی بیش از دو برابر این قیمت ارزش داشت. به علاوه تیواویو می توانست با استفاده از گاو میش و از طریق شخم زدن

مزارع دیگران روزی ۱۰ پزو درآمد داشته باشد و ناچار نبود که صرفاً به کارگری برای دیگران پردازد که دستمزد آن روزی ۶ پزو بیشتر نبود. به این ترتیب فروش گاو میش به این معنی بود که خانواده او آخرین سرمایه کشاورزی خود را از دست بدهد. خرید یک گاو میش تازه با توجه به قیمت‌های روز ناممکن است زیرا خبرگان قیمتش را بین هزار تا هزار و پانصد پزو تخمین می‌زدند (صفحه ۲۷، ۱۹۷۷) - مانفیلد نیز وضعیت تعداد زیادی از دهقانان جنوب ایتالیا را چنین توصیف می‌کند:

«هرچه برای دیگران بدشانسی است برای او آفت به حساب می‌آید. موقعی که خوک خانواده با افسارش خفه می‌شود کارگر و زنش دچار پریشانی می‌شوند. زن موهایش را می‌کند و سرش را به دیوار می‌کوبد، در همین حال شوهرش مات و مبهوت و اندوهگین در کنجی نشسته است. از دست رفتن خوک به این معنی است که آنان در زمستان گوشت و روغنی که روی نانشان بمالند را نخواهند داشت و چیزی برای فروش به منظور پرداخت مالیات در اختیارشان نیست و احتمال اینکه خوک دیگری در بهار بعدی پیدا کنند بسیار ضعیف است. چنین ضربه‌هایی همیشه ممکن است اتفاق بیافتند. مزرعه ممکن است در اثر سیل از بین برود. بارش تگرگ ممکن است موجب نابودی گندم شود، و بالاخره بیماری ممکن است ضربه وارد کند. بدون داشتن امکانات دهقانان همیشه بی‌پناه و ناامیدند.

در مناطق روستایی بنگلادش یک حادثه متعجبانه فقر در انواع مختلف می‌شود. ساق پای یکی از مصاحبه‌شوندگان شکست، پدر بچه او را به بیمارستان رساند. پزشکان به او گفتند که وسایل و دارو برای معالجه کودک را در اختیار ندارند، اما اگر پدر کودک بتواند ۲۵۰ کاتا (Kata) پردازد می‌توان وسایل معالجه را فراهم کرد. دهقان گفت که با فروش همه داروهایش می‌تواند تا ۵۰ کاتا فراهم کند. پزشکان به او گفتند که با این مبلغ اندک نمی‌توان برای بیمار کاری انجام داد. پدر با عصبانیت و ناراحتی فرزندش را به ده بازگرداند تا به همان شیوه‌های سنتی و از طریق شکسته بند ده معالجه شود. پسر در حال حاضر علی‌لی است و تا آخر عمر فلج و زمینگیر خواهد بود و نمی‌تواند یک زندگی فعال و کارآمد داشته باشد، نمی‌تواند در مزرعه کار کند ولی در هر حال باید سیر شود.^(۵)

«در بنگلادش یک خانوار روستایی و فقیر بنگلادشی فقط ۱۹/۰ ایکر زمین به ارث برده بود. در این قطعه زمین نی می‌کاشتند و از نی حصیر می‌بافتند و از طریق فروش حصیرها ارتزاق

می کردند. اما در دوره قحطی سال ۱۹۷۴ قیمت برنج از ۳ کاتا برای هر واحد به ۱۰ کاتا افزایش یافت. رئیس خانوار دریافت که تنها راه چاره برای تامین خوراک مورد نیاز خانوار فروش زمین است در نتیجه اکنون ناگزیر است که نی لازم برای حصیربافی را که قبلاً خودش تولید می کرد خریداری کند و به این ترتیب گذران زندگی بر مبنای اقتصاد حصیربافی برای او و خانواده اش بسیار دشوار شده است.»^(۶)

آخرین نمونه که کلی تر است مربوط به قحطیهایی است که در غرب افریقا رخ داده است. پلی هیل (Polly Hill) مشاهداتش در یک روستا در شمال نیجریه را چنین بازگو می کند:

«اهالی باتاگراوا (Bata Grawa) خااطرات زنده ای از چهار قحطی در مالالی (Malali - 1914) کاوانا و یاگونا (Kwana, 1927) یاربالانگه (YarBalange, 1942) و اوارسنی (Uwarsani - 1954) دارند. اطلاعات مربوط به ماههای قبل از درو و نبود ذخیره محصولات کشاورزی و مواد غذایی است. بسیاری از روستاییان اوارسنی مهاجرت کردند. آن دسته از کسانی که انبار غله شان خالی شده بود ناگزیر شدند که مزارع خود را بفروشند گرچه از این نظر بسیار خوش شانستر از دیگران بودند، زیرا در دیگر قحطیهایی یاد شده ارزش زمین به میزان زیادتری کاهش یافته بود.»

این شش مثال از مکزیک، ایتالیا، بنگلادش، فیلیپین و نیجریه برخی از حوادث غیر قابل انتظار و شواهدی را برای تحلیل و موشکافی عرضه می کند، اما این مثالها هم از لحاظ بین بخشی و هم از نظر پوشش زمانی ضعیف است. این حوادث در واقع چیز مهمی درباره اهمیت نسبی انواع حوادث مرتبط با فقر و بینوایی را بازگو نمی کنند. به جز مطالعه دون پدرو (Don Pedro) که بخوبی نشان می دهد که زنجیره حوادث چگونه ممکن است بریک خانوار تاثیر گذارد. در اینجا می توان ابعاد مختلف بینوایی را به ترتیب اهمیت مورد مطالعه قرار داد، در مجموع مثالهای یاد شده در پنج مورد دلایل مختلفی برای فروش داراییها و یا زیربار قرض رفتن مورد بررسی قرار گرفته است. از لحاظ زمانبندی تاریخی مطالعات میدانی مربوط به فروش زمین، ترتیب مطالعات از این قرار است: پژوهش بیلی (Bailey) درباره فروش زمین در ده بی سی پارا (Bisipara) در منطقه اوریسا (Orissa) در هند (۱۹۵۳)، کار دیوید پارکین (David Parkin) در مورد فروش زمین خرما در تساکانی (Tsakani) (۱۹۶۶)، پژوهش گان ویت درباره بدهکاری روستایی در کاگاما کاتی یاما (Kagama Kattiyama) و پروژه اسکان در سریلانکا، (۱۹۷۱) مطالعه میدکین (Mead)

(Cain) در مورد فروش اراضی مزروعی در چارگوپالپور (Char GoPalPur) روستایی در ناحیه میمن سینک (Mimen Singh) در بنگلادش و در سه روستای هندی بنامهای شیراپور (ShiraPur) و کانزارا (Kanzara) و اروپالی (AurePalle) پاره‌ای از یافته‌های اصلی این مطالعات در جدول شماره (۱) خلاصه شده است. گرچه گرفتن وام به اندازه فروش زمین اهمیت ندارد، اما به منظور انجام مقایسه اطلاعات مربوط به سریلانکا نیز به جدول اضافه شده است.

جدول شماره ۱ - دلایل مربوط به فروش زمین و گرفتن وام (درصد)

سی سال مطالعه میدانی	بیس‌ی پارا اوراسیا هند	تاسکانی ناحیه کیلیفی کنیا	کاکاما کاتی‌یاما پروزه ویژه سریلانکا	گوپالپور ناحیه مایمنسینگ بنگلادش	سه روستا در هند
۱۹۵۳	۱۹۶۶-۷	۱۹۷۱	۱۹۷۶	۱۹۸۰	۱۹۸۰
تعداد و ماهیت معامله	۵۷	۷۵	۱۰۲ ^(۱)	۲۳۹	۶۱
ازدواج (جهیزیه هزینه‌های عروسی) ^(۲)	۳۳	۵۹	۲۱	۳	۱۵
تدفین و عزاداری بیماری ^(۳)	۱۹	۲۹	۲۰	-	-
خرید مواد غذایی ^(۳)	۲	۲۴	۷	۷	-
خرید گاو شخصی و گوساله سایر سرمایه‌گذاریهای تولیدی	۱۲	-	۱۰	۵۸	۱۸
دشواریهای کشت محل استقرار یا اندازه زمین	۱۶	-	-	۴	۲۸
ساختمان سازی و یا تعمیرخانه	۴	۷	-	۱	-
غرامت، جریمه دعوی قضایی	۲	۲	۴	۵	۳
تحصیل فرزندان مهاجرت	۴	۲	-	-	-
سایر	۷	۷	۲	۱۵	۲۴
جمع	۱۰۱	۱۳۰ ^(۲)	۱۰۲	۱۰۱	۱۰۱
ماخذ	بیلی (ص ۵۸، ۱۹۵۷)	پارکین (ص ۵۹، ۱۹۷۲)	گان ویت (ص ۱۳، ۱۹۷۴)	کین (ص ۲-۲۵۱، ۱۹۸۱)	

زیرنویس‌های جدول شماره (۱):

- (۱) داده‌های گان ویت در زمینه استقراض در سال ۱۹۷۱ ممکن است شامل بدهیهای قبلی نیز باشد (۶۶ نفر از کشاورزان که در سال ۱۹۶۸ - ۶۹ وام کشاورزی گرفته بودند و هنوز آن را بازپرداخت نکرده بودند از جمع بدهکاران حذف شدند. وام به ۶۸ زارع پرداخت شده بود که از این میان فقط ۲ نفر بدهی خود را پرداختند) میزان مجموع بدهی (برحسب روپیه) از این قرار است:
تشریفات ازدواج ۱۰۱۲۵، خرید کالاهای سرمایه‌ای ۴۳۹۲، تدفین ۳۳۸۰، بیماری ۲۶۰۰، هزینه‌های مصرفی ۲۵۵۰، تعمیر منزل ۲۱۰۰، زیارت ۱۹۸۵.
- (۲) در روستای اوریا ۱۵ مورد عروس به خانه آوردند، ۴ مورد عروس به خانه شوهر فرستادند، در تاسکانیا هزینه شامل ثروت عروس، در کاگاما هزینه مراسم عروسی و جهیزیه بوده است.
- (۳) در روستای اوریا، حادثه بیماری بسیار بالا بود و دسترس نزدیک به داروهای مورد نیاز، وجود نداشت. در تاسکانی و کاگاما و کتی یاما هزینه عمدتاً و یا تماماً برای معالجات محلی بوده است.
- (۴) در روستای کاگاما این هزینه در ردیف «هزینه‌های مصرفی» آورده شده است.
- (۵) این رقم شامل ۱۵٪ برای زیارت ۱۵٪ برای خرید کالاهای سرمایه‌ای نظیر رادیو بوده است.
- (۶) بیش از یک دلیل برای فروش به حساب آورده شده است.

احتمالاً نویسندگان این مطالعات در شمار اولین افرادی خواهند بود که به دلیل تفسیرهای قالبی و غیر واقعی که پیرامون نتایج این تحقیقات ارائه داده‌اند، مورد پرسش قرار خواهند گرفت. در برخی از جوامع، اطلاعات درباره فروش زمین حساسیت برانگیز است چنانچه «پلی هیل» به پاسخهایی که به سئوالات او در این مورد در شمال نیجریه داده شده دچار شک و تردید است، پرسش از یک زارع در این باره که چرا مزرعه خود را فروخته است، تقریباً مضحک و مسخره به نظر می‌رسد. درست مثل آن است که سوال کنید چرا فقیر هستید؟ موضوع فروش مزرعه معمولاً برای همه مسئله‌ای رنج آور است. در جامعه‌ای که فروشندگان از دید دیگران «شکست خورده» تلقی می‌شوند فروش زمین فقط برای افراد جسور و گستاخ تا اندازه‌ای معقول است. با این حال اغلب استمرار شرایط نامساعد است که به فروش زمین منجر می‌شود. بنابراین فرد ممکن است صادقانه پاسخ دهد که زمینش را به دلیل فقر فروخته است. گاهی هم پاسخگویان خجالتی و کمرو اولین علتی را که به ذهنشان برسد به عنوان دلیل فروش زمین عنوان می‌کنند

(البته اگر فروش زمین چندان درد آور نباشد). یا گاهی سئوالاتی به صورت عجولانه در پرسشنامه طرح می شود و انتظار می رود که پاسخهای ساده ای را که از پاسخگو دریافت می شود علل فروش زمین را روشن کند. بنابراین می توان نتیجه گیری کرد که تحت چنین شرایطی ناممکن است که اهمیت نسبی علل مختلف مشخص شود. اگرچه ممکن است فهرستی از علل و عوامل مختلف و موثر در فروش زمین به دست آید. بیلی نیز نظیر پلی هیل به پاسخهای به دست آمده در این زمینه با شک و تردید می نگرد. چنین مشکلاتی در محتوی کار متفاوت است. اما همه نویسندگان مطالعه میدانی دقیقی را به انجام رسانده اند و به حجم و تعداد عواملی که برای فروش زمین تشخیص داده اند می توان بها و ارزش کافی داد. گرچه سه نوع ویژگی را باید تمیز داد:

۱) دلایل فروش زمین برحسب اندازه و میزان زمینی که در اختیار فقرا قرار دارد متفاوت است. این نکته توسط مطالعات گوپالپور (GoPalPur) در سه روستای هندی به خوبی نشان داده شده است. در این سه روستا تقریباً کلیه موارد مربوط به فروش اراضی در ارتباط با ازدواج فرزندان، تحصیلات فرزندان و یا سرمایه گذاریهای تولیدی که از سوی صاحبان اراضی وسیع صورت گرفته گزارش شده است و اینها در مجموع ۵۷٪ از کل فروش اراضی را دربر می گیرند. صاحبان املاک وسیع ۱۰ برابر صاحبان اراضی کوچک و متوسط به فروش زمین مبادرت کرده اند و مسئله فقر فقط در مورد فروش زمین از سوی صاحبان اراضی متوسط و کوچک صادق است. این موضوع در جدول شماره ۲ بازگو شده است.

۲) دومین ویژگی این است که اطلاعات مربوط به داراییهای افراد، مشمول مرور زمان می شود. به این معنا که عقب افتادگی زمانی بین مطالعه میدانی و انتشار نتایج تحقیق وجود دارد. مثلاً پژوهش میدانی بیلی حدود سی سال پیش صورت گرفت؛ مطالعات پارکین در سال ۱۹۶۶ - ۷۰ و کین ویت در سال ۱۹۷۱ صورت پذیرفت. از همه مهمتر آن که اطلاعات به دست آمده عطف به ماسبق نمی شوند. مثلاً داده های کین مربوط به انتقال زمین از طریق ارث بری است. متوسط زمان ارث بری در مطالعات چارگوپالپور ۱۶ سال و در سه روستای هند ۲۳ سال است. به این ترتیب به منظور هر نوع سیاستگذاری باید با توجه به این نوع عقب ماندگی زمانی و در نظر گرفتن این احتمال که عوامل متاخر در فقر و محرومیت به میزان فوق العاده ای در سالهای اخیر تغییر کرده است صورت پذیرد.

جدول شماره ۲ - دلایل فروش زمین و ارتباط آن با اندازه زمین در اختیار خانوار

تعداد معاملات زمین

سه روستای هند (۱۱۹ خانوار)				چارگوپالهار - بنگلادش (۱۴۴ خانوار)				
بدون زمین خرده‌ها متوسط بزرگ				بدون زمین خرده‌ها متوسط بزرگ				
۶	-	-	-	۱	-	۵	-	ازدواج فرزندان
۹	۲	-	-	۸	۲	۶	۱	هزینه‌های دارو درمان
				۵۶	۲۴	۳۵	۳	خرید مواد غذایی
۸	۴	-	۵	۳	۵	۲	-	خرید گوساله
				۶	۳	۸	۱	سایر هزینه‌های سرمایه‌ای
x	x	x	x	۳	۶	۳	-	هزینه‌های دعاوی قضایی
۷	۱	-	-	-	-	۱	-	تحصیلات فرزندان
x	x	x	x	-	۱	۱	-	رشوه برای پیدا کردن شغل
x	x	x	x	-	-	۲	-	فشار برای فروش زمین
								از طریق سایر دعاوی
۹	۲	۴	۱	۱۷	۵	۱۱	-	سایر
۴۲	۹	۴	۶	۹۴	۶۶	۷۴	۵	جمع

منبع کابین ۱۹۸۱، ص ۲ - ۲۵۱

(۱) در روستای چارگوپالهار متوسط اندازه‌های زمین از این قرار است:

خرده‌ها ۵/۰۱ - ۱۳/۷۲ ایکر؛ متوسط ۳/۷۳ - ۱۳/۷۵؛ بزرگ ۱۳/۷۶ و بیشتر

(۲) در جدول اصلی به عنوان یک گروه مستقل ذکر نشده است.

(۳) برای اطلاعات بیشتر در مورد این جدول و کسب تصویری دقیق‌تر در مورد سوالانی که جدول فوق به وجود آورده به

مقاله کابین مراجعه شود.

۳) سومین ویژگی به توالی و ترتیب حوادث مربوط می شود. پارکین از پاسخهای دریافتی در زمینه فروش زمین دچار تعجب شده بود زیرا که می دید پاسخگویان کمتر به بیماری و یا برگزاری مراسم تدفین به عنوان دلیلی برای فروش زمین اشاره می کنند، در حالی که مشاهدات وی چنین انتظاری را در او به وجود آورده بود. این امر سبب شد که به مطالعه هزینه خانوارها در طول چند سال پردازد و به این ترتیب متوجه شد که بدهکاری و اتفاقات مهم از زمره مهمترین دلایل فروش زمین خانوار بوده است.

دو نمونه در این زمینه می تواند گویای برخی از واقعیات باشد. دهقان بی سواد و خرده پایی در روستای جاهاگراپور (JhagraPur) بنگلادش، روند فقیر شدن خود را چنین توصیف کرده است:

«یازده سال پیش وقتی پدرم فوت کرد، من هفت ساله بودم. پدرم $\frac{1}{5}$ ایکر زمین برای من و مادرم به ارث گذاشت. و ارث دیگری در میان نبود. مادرم قادر به اداره زمین نبود. زیرا کسی را برای شخم زنی و درو نداشتیم. بنابراین تصمیم گرفت قسمتی از زمین را به فروش برساند. و بعد قسمت دیگر را هم به زور از ما گرفتند. حالا ما کمتر از $\frac{1}{10}$ ایکر زمین داریم. $\frac{2}{10}$ ایکر از این زمین در گرو ۲ تن از دهقانان مرفه است: یک بار خانواده ما نیاز مبرم به مواد غذایی پیدا کرده بود و بار دیگر نیز کلبه مان آتش گرفته بود و برای ساختن آن پولی در اختیار نداشتیم، در نتیجه ناچار شدیم که قرض کنیم و زمینمان را گرو بگذاریم. اگر من بتوانم به این دو دهقان ۷۰ کاتا پردازم، می توانم زمینم را پس بگیرم. اما از کجا چنین مبلغ هنگفتی به دست آورم. به علاوه این دو دهقان نیز حلقه ای به پس دادن زمین تا مدتی که زمان رهن سپری نشده باشد ندارند.»

به این ترتیب ضعف جسمانی اعضای خانواده، غضب، کمبود مواد غذایی، از بین رفتن کلبه در اثر آتش سوزی، فقدان سرمایه ناچیز برای از رهن در آوردن زمین و این فرض که دهقانان مرفه ممکن است به زودتر از رهن در آوردن زمین رضایت ندهند سبب شده که این خانوار دهقان فقیرتر شود. مطالعه موردی دیگر در این باره مربوط به زندگی هیم ناث برهمن (Hem Nath Brahmin) در نپال است. ناث در یک روستای کوهستانی در ناحیه گالمی متولد شده و در آنجا صاحب یک قطعه زمین کوچک بود. در سال ۱۹۷۱ به منظور نگهداری زن و سه فرزند خود ناگزیر به مهاجرت شد. لذا زمینش را در این منطقه به فروش رساند و به اراضی کم ارتفاع تر مهاجرت کرد

تا در آنجا قطعه زمینی خریداری کند. ولی توانست با پول حاصل از فروش زمین کوهستانی قطعه زمین مناسبی در دشت خریداری کند. ناگزیر برای نگهداری خانواده خود قهوه‌خانه‌ای خرید اما برای جلب مشتری و گسترش فعالیت ناچار از گرفتن وام شد. و سپس وقتی در ۴ سال قبل مبتلا به وبا شد، میزان بدهی‌هایش به ۷۰۰ تا ۸۰۰ روپیه افزایش یافت و جبران این مبلغ برای او دشوار بود و بالاخره هزینه‌های بیمارستانی سبب بروز ورشکستگی او شد. همسرش به اتفاق فرزند ۵ ساله‌اش ناگزیر از مراجعت به موطن اصلی خود شدند تا در آنجا در خانه زن برادرش زندگی کنند. بچه سیزده ساله‌اش به هندوستان مهاجرت کرد تا نزد دایی‌اش زندگی کند و تنها فردی از خانوار که با او باقی ماند دختر ده ساله‌اش بود. تاث می‌گفت: «من دیگر نه زمینی دارم و نه در زادگاهم خانه‌ای، خودم هم حالا مریضم و به سختی می‌توانم کار کنم و فکر می‌کنم که هرگز دوباره خانواده‌ام را نخواهم دید.»^(۸)

از مثال مذکور این طور برمی‌آید که عواملی نظیر مسئله فشار جمعیت بر زمین موجبات مهاجرت به خارج از کشور را فراهم آورد. کمبود پول برای خرید زمین، فقر سایرین که هیم‌ناث برهن را مجبور کرد که به مشتریان خود نسبه بدهد و بالاخره بیماری و هزینه‌های بیمارستانی او را ناگزیر کردند که کسب و کارش را از بین ببرد. ناامیدی منجر به از هم گسیختگی خانواده و پراکنده شدن اعضا شد تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

مطالعات موردی شش گانه در پنج منطقه مورد بررسی با توجه به دو نتیجه‌ای که بازگو شد و همراه با سایر شواهد زمینه را برای برخی تاملات فراهم می‌سازد: اولاً خطر تعمیم‌گرایی بیش از اندازه وجود دارد. در دست نویس اولیه این فصل، قبل از اینکه از پژوهش‌کین آگاه شوم درباره هزینه‌های اجتماعی (جهیزیه، شیربها هزینه عروسی و تدفین و عزاداری) مطالبی نوشتم و به نظر می‌آمد که اینها به صورت عوامل مهم در فروش زمین و یا گرفتن وام موثرند. گرچه در سه روستای هند - هیچیک از دهقانان خرده‌پا اشاره‌ای به فروش زمین به منظور ازدواج نکردند. تضاد بین روستای چارگوپالپور (جایی که معاملات زمین زیادی به منظور خرید مواد غذایی صورت گرفت) و سه روستای هند که معدودی معامله و خرید و فروش زمین به منظور فوق انجام پذیرفت، نشانگر کمکهای فوق العاده‌ای است که در مواقع خشکسالیهای سخت از طریق برنامه‌های امداد رسانی در روستاهای هند صورت می‌پذیرد. چرخ دنده‌ها همه در جهت فقیرتر

کردن عمل نمی کنند. واقعیت این است که در چارگوپالپور، نسبت افراد بی زمین بعد از ارث بردن از ماترک والدین در اواخر ۱۹۷۶ به ۲۹ درصد افزایش یافت. اما در مقابل جهت حرکت در سه روستای هند متفاوت بود. به طوری که نسبت افراد بی زمین از ۳۲ درصد به ۱۲ درصد در ازوپالا (AurocPalla) و از ۴۱ درصد به ۱۸ درصد در کانزارا (Kanzara) رسیده. در میان سایر عوامل همان گونه که کین اشاره می کند فعالیتهای عام المنفعه و امداد رسانی در سالهای بعد، قوانین ارضی که مالکین بزرگ را از افزایش اراضی تحت اختیار منع می کرد و آنان را به فروش اراضی به اجاره داران ترغیب می کرد همراه با ایجاد فرصتهای فراوان برای مالکان بزرگ به منظور سرمایه گذاری در کشت فشرده و عمقی از طریق آبیاری در این زمینه موثر بوده اند.

بیماری یکی از عوامل موثر در زنجیره فقر محسوب می شود. موارد بسیار کمی که در این زمینه در مطالعات بیلی در روستای اوریا بازگو شده، تا حدودی گمراه کننده است. در این روستا آب و هوا سالم تشخیص داده شده است و فراوانی بیماری با این عامل توجیه شده که به هنگام بیماری حکیم محلی، برهن و یا غیب گو فراخوانده می شوند و اینان با توجه به معیارهای سنتی، محلی و بومی به معالجه بیماران می پردازند. حکیم محلی برای درمان یک یا دو لیوان برنج طلب می کند، برهن و غیبگو برای بیش از دو لیوان برنج چانه می زنند اما به نظر می رسد که هزینه کلی معالجه چندان زیاد نمی شود. به طور کلی نوعی تقدیرگرایی پیرامون بیماری در ده وجود دارد و مراجعه به پزشکان تحصیل کرده چندان متداول نیست. به نظر می رسد که روستا در اولین مراحل استفاده از طب جدید قرار دارد. در روستای تساکانی در منطقه کیلیفی در ۲۴٪ موارد، بیماری یکی از عوامل موثر در فروش زمین و درخت نخل گزارش شده است، در کاکاماتی یاوا در سریلانکا که میزان بدهی ناشی از بیماری فقط ۷ درصد گزارش شده مهمترین علت آن است که در هنگام مطالعه میدانی بیماری مالاریا ریشه کن شده به علاوه جیره بندی برنج به طور رایگان و خدمات بهداشتی ارزان و فراگیر گسترش وسیعی پیدا کرده بود. بیماری در اغلب مطالعات موردی ششگانه و در هر دو خانوار یاد شده کاملاً رواج دارد. در سه مورد از شش مطالعه موردی هزینه های مربوط به معالجات پزشکی (برای دون پدر و عمل جراحی در بیمارستان، برای تیواویو هزینه های بیمارستان و هزینه معالجه پای شکسته پسر بچه بنگالی) بیش از بیماری و یا حادثه فی نفسه به مصیبت عمده بدل شده بود. (فروش قاطر، گاومیش، علیل

شدن پسر بچه و وابسته شدن او در تمام عمر به دلیل ناتوانی در تهیه دارو برای معالجه). وضعیت نامساعد «هیم ناٹ برهمن» در نپال تأثیرات چند جانبه بیماری در آسیب پذیری را نشان می دهد. بیماری وبا یک ضربه سه جانبه بر او وارد کرد. این بیماری سبب شد که پای ناٹ به بیمارستان کشانده شود و این امر به تشدید ضعف بنیه اقتصادی او انجامید و نهایتاً باعث توقف کسب و کار وی شد. بعد از آن هزینه های معالجه و بالاخره ناتوانی ناٹ به دلیل بیماری سبب شد که نتواند بدهی هایش را بپردازد و مجموعه این عوامل به از دست رفتن قهوه خانه کوچک و نهایتاً به پراکندگی اعضای خانواده و از هم پاشیدگی آن انجامید. در همه موارد یاد شده همیشه این هزینه معالجه مردان بود که فاجعه اقتصادی به بار می آورد. سئوالی که در اینجا مطرح می شود این است تا چه حد هزینه ها و انواع درمان، در شرایط اجتماعی مختلف برای مردان و زنان متفاوت است؟ سودهارائو (Sudha Rao) گزارش می کند که در روستایی در کارناتاکا (Karnataka) در جنوب هند تقریباً تمام کسانی که علیه بیماری سل واکسینه شدند مردان بودند، زنان اغلب ناگزیر از تحمل رنج بیماریند و یا اگر معالجه شوند مبالغ اندکی برای درمان آنها هزینه خواهد شد و در نتیجه معالجه بیماری زنان کمتر موجب تسریع فقر خانواده می شود. بسیاری از موارد فقر را به دلیل مسائل حاد و غیر قابل پیشبینی اضطراری حادث می شود حوادث پیشبینی نشده و غیر مترقبه اغلب نیازمند عکس العملهای شتابزده است: داراییهای خانواده در بازار در معرض فروش گذاشته می شود. فروشنده کالا، نیازمند نوعی خدمت است بنابراین در یک وضعیت ناگواری قرار گرفته و زمان کمی در اختیار دارد. کار جمع آوری پول برای مخارج عروسی و یا خرید جهیزیه را می توان در زمانی بالنسبه طولانی انجام داد، اما مراسم تدفین را نمی توان بتاخیر انداخت؛ بیمار را اغلب باید بلافاصله معالجه کرد پای شکسته را باید بلافاصله گچ گرفت، وقتی کلبه قدیمی آتش می گیرد و از میان می رود، باید بلافاصله سرپناه تازه ای ساخت و برای زنده ماندن باید غذا خورد. اگر گاو کار در فصل شخمزنی بمیرد و کسی حاضر نشود که گاو را قرض و یا اجاره بدهد و دهقان مجبور شود که قسمتی از زمینش را برای خرید گاو کار دیگری به فروش برساند معامله ای صورت خواهد گرفت که در آن دهقان مستأصل از قدرت چانه زنی چندانی برخوردار نیست و به طور کلی بازار خرید به روستای محل سکونت محدود است که در آن همه از مخمضه ای که فرد در آن قرار گرفته باخبرند. همین حالت را

می توان در مورد هزینه های مربوط به مراسم کفن و دفن صادق دانست که در طول مدت دوازده روز جریان دارد، چنین فوریت هایی اغلب در مورد ازدواج و یا خانه سازی (در شرایط عادی) وجود ندارد. اما با این همه در چنین مواردی نیز قیمت خرید زمین در حد بسیار پایینی است زیرا خریداران می دانند که قدرت اعمال نظر فروشنده زمین بسیار محدود است.^(۹)

از این رو جای تعجب نیست که در مورد دهقانان فقیر با قیمت ها و فروش های اضطراری مواجه باشیم. در این زمینه به نظر می رسد که حصیرباف بنگلادشی وضعیتی استثنایی داشته باشد که توانست ۱۹٪/۱۹ ایکر از زمینش را به قیمت ۲۰۰ کاتا که قیمت بسیار مناسبی است به برادرش بفروشد، شاید این امر از مناسبات و روابط خویشاوندی ناشی شده باشد. اما دون پدر و فقط $\frac{2}{3}$ قیمت ارزش قاطر خود را دریافت کرد و تیاتریا (Tiyateria) تنها توانست کمتر از نیمی از بها و ارزش گاومیش خود را دریافت کند. بر همین منوال است زمین آن دهقان نیجریه ای که طبق معمول به هنگام قحطی در حد بسیار نازلی به فروش رفت فقیران نمی توانند صبر کنند و از آنجا که نمی توانند زیاد صبر کنند قیمت های ارزانی را نیز دریافت می کنند. همیشه قیمت های ارزان نصیب آنان می شود زیرا که فقیرند. آسیب پذیری کمک فوق العاده ای به زنجیره فقر می کند به ویژه هنگامی که دارایی هایی که در معرض فروش گذاشته می شود بزرگ، تقسیم ناپذیر و دارای بهره وری باشد. این امر هم زمین و هم حیوان را شامل می شود. بیلی در این مورد مثالی از زمین تقسیم ناپذیر می آورد: یک مزرعه را هر قدر هم که کوچک باشد می توان فروخت، اما کوچکترین مزرعه هم ممکن است از پولی که فرد بدان نیاز دارد با ارزشتر باشد. اگر زمین تنها دارایی شخص باشد، خریدار در موقعیت قویتری خواهد بود و احتمال دارد که فروشنده، حتی اگر مزرعه او ارزش بیشتری نیز داشته باشد، پولی را که لازم دارد به دست نیاورد. این موضوع در مورد احشام نیز صادق است. خانواده ساماگایزایس (Sumagaysays) گاومیش خود را به مبلغ ۳۳۰ پزو به فروش رساند، در حالی که هزینه های مربوط به معالجه بیمارستانی و پزشکی بدون محاسبه مواد غذایی تنها ۲۵۰ پزو می شد آنها با قیمت نازلی که برای حیوان خود دریافت داشتند پولی فراهم کردند که بیش از نیازشان بود. این امر تنها به دلیل این است که کالای فروخته شده تقسیم ناپذیر است، حتی این احتمال نیز وجود دارد که زارع خرده پایی که گاومیش را خریداری کرده از حدود نیاز مالی فروشنده آگاه بود. و قیمت را عمدتاً تا همین حدود پایین نگاه داشته باشد. از این جهت

است که فروش اسباب و اثاثیه خرده ریز برای فقرا مقرون به صرفه تر است زیرا این گونه داراییها از قابلیت تقسیم پذیری برخوردارند. فروش گوسفند و بز و خرید غلات از عادات دفاعی عمومی علیه کمبود مواد غذایی در فصل گرسنگی است. در هر حال فروش زمین یا احشام بزرگ و کوچک و یا ابزار و ادوات تولیدی به استثنای احشام پیر و فرتوت، سبب کاهش تولیدات مواد غذایی و درآمد خانواده خواهد شد. خانواده مارتینز با از دست دادن قاطر، درآمد حاصل از فروش هیزم و حمل جعبه های گوجه را نیز از دست داد. به علاوه ناگزیر شد که فعالیت بیشتری برای حمل محصولات دروشده انجام دهد. تیواویو هنگامی که گاومیش خود را نفروخته بود روزانه ۱۰ پزو درآمد داشت در حالی که بدون گاومیش میزان درآمد روزانه او از ۶ پزو تجاوز نمی کند. همین امر در مورد زمین نیز صادق است: موقعی که دهقان خرده پا به کارگری زمین بدل می شود ناگزیر است که تنها از طریق فروش نیروی کارش امرار معاش کند. حصیرباف بنگلادشی که قبلاً مواد اولیه مورد نیاز حصیر (نی) را شخصاً تهیه می کرد با از دست دادن زمین مجبور به خرید مواد اولیه شد موقعی که مایملک و دارایی فرد ارزشمند است از دست دادن آن زبان بارتر است.

شکی نیست که اگر دهقان ایتالیایی مجبور به فروش خوکش نشود می تواند پروار شده آن را به قیمت بیشتری بفروشد. پرورش احشام کوچک بالقوه سود بیشتری عاید فرد می کنند. اما بخت و اقبال هیچگاه یار فقرا نیست. در روستایی در جمهوری دومینیکن اکثر کارگران روزمزد نه زمینی دارند که در آن گاو یا خوک پرورش دهند و نه سرمایه ای که با آن بتوانند احشام مورد نیاز خود را تامین کنند. این کارگران روزمزد بندرت امکان پیدا می کنند که به پروار بندی مبادرت کنند. اینان که اغلب با کمبود همیشگی پول و بیماریهای سخت دست به گریبانند غالباً مجبور می شوند که به فروش اسباب و اثاثیه مبادرت ورزند تا از این طریق بتوانند هزینه های دارو و درمان را پردازند. هرچه مردم فقیرتر باشند، میزان آسیب پذیریشان نیز بیشتر است و به همان نسبت نیز روی پای خود ایستادن برایشان دشوار خواهد بود. مطالعه ای که در شمال نیجریه در طول چهار سال درباره دهقانان صورت گرفت نشان داد که آن دسته از دهقانان که دارای زمین و دام بودند توانستند اراضی ملکی خود را حفظ کنند، اما زارعان بدون دام مجبور شدند که تا ۱۲٪ از اراضی خود را به فروش برسانند. این موضوع نشان می دهد که مالکیت احشام سپری برای

جلوگیری از فروش زمین است. ن - س جودها (N.S. Jodha) با مقایسه چندین مطالعه که درباره خشکسالی در هند صورت پذیرفت، نشان داد که کاهش دارایی و ثروت در میان دهقانان خرده‌پا در مقایسه با دهقانان مرفه به مراتب بیشتر است و جبران آن نیز در میان دهقانان خرده‌پا در مقایسه با دهقانان مرفه به مراتب بیشتر است و جبران آن نیز در میان دهقانان خرده‌پا به کندی صورت می‌پذیرد.

تله بدهکاری و نرخ بهره بالا به افزایش فقر کمک می‌کند. با وجودی که این دو را نمی‌توان در ردیف حوادث غیر مترقبه قرار داد اما شکی نیست که از عوامل اصلی ایجاد فشار تحمل ناپذیر برای گروه‌گذاشتن داراییها و اثاثیه‌اند و گاه فشار وارده آنقدر افزایش می‌یابد که فرد ناگزیر می‌شود اشیاء به رهن گذاشته شده را واگذار کند. ظالمانه‌ترین برخورد آن است که مردم فقیرتر و کم سواد در مقایسه با کسانی که از موقعیت بهتری برخوردارند بیشترین نرخ بهره را می‌پردازند. مایکل هاوز (1980 Michael Howes) در مطالعات خود در تایلند به مواردی برخورد کرد که افراد برای وام دو ماهه ۱۲۰٪ بهره می‌پرداختند. (نرخ سالانه ۷۲۰ درصد) مطالعات مارگارت هاسول (Margaret Haswell) در یک روستای گامبیا نشان داد که در طول فصل کشاورزی سال (۱۹۷۳ - ۱۹۷۴) وامهای کوتاهمدت برای یک دوره هشت ماهه که به هنگام فصل د رو باید پرداخت می‌شد دارای نرخ بهره‌ای بین ۴۹ تا ۱۵۷ درصد بود. به علاوه مطالعه او نشان داد که در مورد آن دسته از روستاییانی که یک یا دو راس گاو در اختیار داشتند کمترین میزان بهره اعمال می‌شد. زیرا که احتمال فروش احشام به عنوان بازپرداخت وام اخذ شده میسر بود، درحالی که بالاترین نرخ بهره به کسانی تعلق می‌گرفت که هیچ گونه احشامی در اختیار نداشتند.

میزان بهره در فصول خشکسالی نیز به همان شدت افزایش می‌یافت^(۱۱) (نرخ بالای بهره و بدحسابی مانع از پرداخت وام مجدد می‌شد و احتمال اینکه دهقان فقیر ناگزیر شود کلیه داراییهایش را در معرض فروش بگذارد بیشتر می‌شد. این شیوه را جودها (Jodha) «دوره تخلیه داراییها و ذخیره‌سازی مجدد آن» نامگذاری کرده است. دهقانانی که قادر به ذخیره‌سازی باشند در زمره کسانی هستند که کمتر اموال خود را از دست می‌دهند. از دست دادن اموال آسیب‌پذیری را به حداعلای خود می‌رساند. خانواری که اموال خود را از دست داده باشد، کمتر می‌تواند در مقابل حوادث غیر مترقبه مقاومت کند. حلقه‌های زنجیر فقر بریکدیگر تاثیر

می گذارند. برای بسیاری از فقرا از دست دادن اموال سبب فقیرتر شدن دائمی می شود و افرادی که دائماً آسیب می بینند، همچنان فقیر می مانند.

ارتباطی روشن میان فقر و بی قدرتی وجود دارد. این ارتباط آن چنان بدیهی است که تقریباً بیانگر نوعی اینهمانی است. مهمترینها روشن و شناخته شده اند، با این همه برای قدرتمندان چشمپوشی از آن و بحث درباره سایر مسائل راحت تر است. بنابراین بهتر است که نخست از امور بدیهی و آشکار شروع کنیم: در سطح محلی کسانی که قدرتمندند، معمولاً در شمار نخبگان قرار می گیرند. این گروه در نقطه مقابل فقرا قرار دارند. این نخبگان از حیث دارایی و درآمد وضعیت اقتصادی بالنسبه مطلوبتری دارند، از نظر جسمانی قویترند و (سالمتر، دارای خانواده های بزرگتر و جثه های درشت تر و...)؛ امنیت بیشتری دارند یعنی در مقابل بلایای اقلیمی و یا به هنگام بیماری توانایی مقاومت و حفظ خود را دارند؛ از نظر سیاسی، اجتماعی و آمایشی در سطح محلی در مرکز همه چیز قرار دارند؛ از آگاهی بیشتری برخوردارند و قادرند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند و قادرند از منابع دولتی و دستگاههای بوروکراسی دولت استفاده ببرند. قدرت این گروه هم از عواملی نظیر انسجام و همبستگی به مثابه یک طبقه و هم از بی قدرتی فقرناشی می شود. در گذشته این گونه نخبگان روستایی به مثابه خیرخواهان روستایی تلقی می شدند ولی امروزه اغلب به عنوان استثمارگر از آنان یاد می شود. این تغییرات و دگرگونی در دیدگاهها، منعکس کننده دگرگونی در واقعیات است. بهره کشی از فقرای بی قدرت شکلهای مختلفی به خود می گیرد اما سه شکل عمده آن یعنی شبکه روابط، غارت و نبود قدرت مداخله در امور از همه مهمتر است.

۱) شبکه روابط: نخبگان محلی به صورت یک شبکه میان مردم فقیر و دنیای خارج عمل می کنند، به سخن دیگر آنان قادر به دریافت منابع و منافع به سود خود هستند. در اکثر موارد، برنامه های بخش خصوصی یا دولتی، عمدتاً به نحوی طراحی می شود که فقط نخبگان از آن بهره مند می شوند و یا به نحوی طراحی و به مرحله اجرا در می آیند که محتملاً در بین راه به سوی این گروه جهتگیری می شود. در اغلب نقاط جهان سوم اعتبارات و بازاربایی تعاونیها توسط زارعان مرفه قبضه شده است و اینان معمولاً از این منابع به زیان گروههای تولیدکننده خرده پا و فقط برای منافع خود بهره برداری می کنند.

در این جوامع کارکنان ترویج کشاورزی عمدتاً با کشاورزان پیشرو حشرونشر دارند و بیشتر با مردان تماس دارند تا با دهقانان زن. در این مناطق چاههای آب، تراکتور، سیستمهای آبیاری، یارانه‌ها، کودهای شیمیایی و اعتبارات ارزان معمولاً توسط دهقانان ثروتمند جذب می‌شوند و عواید ناشی از انقلاب سبز به طور نامساوی در میان دهقانان توزیع می‌شود.

یک مطالعه موردی کامل در زمینه «شبکه روابط» (BRAC, 1980) در ده روستای بنگلادش ساخت قدرت را به خوبی آشکار می‌کند. تمام شواهد موجود حاکی از شرایط بسیار نامساعد استثمار روستایی در بنگلادش است. کمیته توسعه روستایی بنگلادش (BRAC) منطقه‌ای را برای مطالعه انتخاب کرده که در آن از قدرت به میزان زیادی سوءاستفاده می‌شود. حتی با استانداردهای بنگلادشی، روستاهای انتخابی در حوالی مرز قرار دارند یعنی منطقه‌ای که حرکت‌های آوارگان در آن زیاد دیده می‌شود. منطقه‌ای عشایر نشین که در آن ارتش حضور جدی دارد و منابع جنگلی در نوار مرزی فراوان به چشم می‌خورد و این امر ظهور قدرتمندان محلی برای سلب مالکیت و به زور گرفتن اراضی را موجب می‌شود.

مطالعه این کمیته (BRAC) نشان داد که مثلاً کمک‌های غذایی اهدایی توسط متنفذان جذب شده است و در یک دوره تنها ۲۴٪ از مجوزهای غذا در مقابل کار توزیع شده و بقیه مواد غذایی ناپدید شده است.^(۱۱)

قسمت اعظم پول حاصل از غصب و سوءاستفاده از مواد غذایی و یارانه‌ها و فروش مجدد آن در بازار به جیب گروه‌های کوچکی از سیاستمداران متوسط و پایین و مامورین اداری و ثروتمندان محلی سرازیر شده است. برنامه‌های کمک غذایی که برای طبقات محروم و فقیر در نظر گرفته شده است به غنیر کردن کسانی کمک می‌کند که از فقر کمتری رنج می‌برند.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که گروه‌های قدرتمند نه تنها منافع را از میانه راه به یغما می‌برند بلکه با افزایش قیمت کالاها به منظور کسب درآمد بیشتر بسیاری از فقرا را از خرید مجدد این گونه کالاها مستثنی می‌سازند. یکی از پاسخگویان جانسن (Jansen) اظهار داشت که سعی کرده با گرفتن وام از بانک، به خرید کالاها ی مورد نیاز خود بپردازد اما کارمند بانک از او رشوه فراوانی درخواست کرده است و او قادر به تامین مبلغ مورد نظر نیست. مالا (Malla) یکی از اعضای کاست اسکجه (Scheduled) به یکی از جامعه‌شناسان روستایی (اپستین Epstine)

اظهار داشت که او از ترتیبات لازم برای گرفتن وام برای اعضای کاست خود آگاه بود اما برای پیدا کردن شرایط گرفتن وام امضای یکی از کارکنان اداری ضرورت داشته است و او می دانست که کارمند مذکور بدون دریافت صدوینجاه رویه حاضر به امضا نیست سپس مالا به خنده ادامه داد که «اگر من صدوینجاه رویه داشتم که رشوه بدهم، دیگر نیازی به گرفتن وام نبود»^(۱۱). این امر به طور استثناء فقط به گرفتن وام ختم نمی شود قبلاً در مورد خودداری از معامله پای شکسته دیدیم که چگونه رشوه مورد نیاز قابل پرداخت نبوده است. از همه بدتر آنکه ثروتمندان قدرتمند غالباً خدمات را بدون پرداخت هزینه دریافت می کنند در حالی که فقرا ناگزیر از پرداخت هزینه برای بهره مندی از خدمات می باشند.

۲) دزدی و غارت:

نخبگان با استفاده از نیرنگ، گرفتن باج سبیل و زورگویی به غارت فقرا می پردازند. پلیس، ماموران دولتی و زمینداران بزرگ و تجار منافع و زبان مشترک دارند و افرادی بی سواد و ادار به امضای اسنادی می شوند که از محتوی آن آگاهی چندانی ندارند و یا اینکه به صورت غیر واقعی برای آنان توصیف شده است. آنان در شرایط نادانی و گمراهی و در اثر ترس از حقوق ارضی خود صرف نظر کرده و شرایط قرض را بدون آنکه از زمان بازپرداخت وام آگاه باشند می پذیرند و اموال خود را بی آنکه از نحوه خارج کردن آن از رهن آگاهی داشته باشند به گرو می گذارند مدت وام را می پذیرند بی آنکه از منقضی شدن دوره وام آگاهی داشته باشند و به همین دلیل بیشتر از میزان بدهی خود پول پرداخت می کنند.

و از آنجا که از قوانین و مقررات حقوقی آگاهی ندارند، نمی توانند از کمکهای قانونی بهره مند شوند و در نتیجه نمی توانند حقوق تضییع شده خود را استیفا کنند. ترس از صدمه زدن به اربابی که به او وابسته اند و نگرانی از اینکه اگر به احقاق حق خود مبادرت ورزند، ممکن است به دروغگویی متهم شوند، اگر شکایت یا مقاومت کنند ممکن است با تحت پیگرد قرار گرفتن، دستگیری، تقاضای بازپرداخت وام، بیکاری، تهدید و یا آتش گرفتن خانه و... مواجه شوند مانع از هرگونه اقدام حق طلبانه از سوی فقرا می شود. دشمنی آشکار علیه فقرا ممکن است آخرین حربه ای باشد که اغلب چندان نیازی بدان نیست. در هندوستان شدت عمل به خرج دادن علیه

گروه‌های آسیب پذیر در مناطق روستایی هر روزه در مطبوعات دیده می‌شود، این نوع گزارشات برای روزنامه‌نگاران باشهامت هندی اعتبار می‌آورد. در همین زمینه گزارشهای بیشتری را نیز می‌توان در روزنامه‌های سایر کشورهایی یافت که مطبوعات آن از آزادی بیان برخوردارند. پاره‌ای از وضعیتهای نامساعد برای فقرا هنگامی رخ می‌دهد که ارتش، پلیس و نخبگان محلی دست در دست هم در استثمار دهقانان خرده‌پا و کارگران بی‌زمین مشارکت دارند. این امر به ویژه زمانی به وقوع می‌پیوندد که گروه دوم از پناهندگانی تشکیل شوند که از لحاظ سیاسی بسیار ضعیفند (Chamber, 1979) در کی ویو جنوبی فرمانده ارتش زئیر در اواسط دهه ۱۹۷۰ مستبدانه و به زور مواد غذایی پناهندگان باراندی (Barundi) را گرفت و جوانانشان را وادار کرد که محموله‌های مواد غذایی‌شان را برای استفاده ارتش به ارتفاعات حمل کنند. برخی از این پناهندگان هرگز از این ماموریت اجباری بازنگشتند. در بنگلادش، تحلیل شبکه روابط وضعیتی مشابه با آنچه بازگو شد را نشان می‌دهد بدین معنی که افراد قبیله که پناهندگان تشکیل شده و بتدریج به این منطقه آورده شده بودند با اتحادی که بین ارتش، پلیس و نخبگان محلی ایجاد شده بود تحت تعقیب قرار گرفتند و از اراضی‌شان بیرون رانده شدند. در اینجا به موردی اشاره می‌شود که به هیچ وجه نمی‌توان آن را بدترین وضعیت نامید:

«مردم قدرتمند نه تنها قادرند که بدون هیچ گونه بازخواستی قوانین را زیر پا بگذارند (به دلیل ارتباطات خوبی که با پلیس و تفنگداران بنگالی (BDR) دارند) بلکه می‌توانند با استفاده از قدرت شخصی خود به کسب منافع نیز پردازند. مثلاً در سال ۱۹۷۸ رافیق داکتار (Rafiq Daktar) از مقابل خانه یکی از عشایر فقیر عبور می‌کرد که مورد حمله گاو میش وی قرار گرفت. داکتار از حادثه گریخت ولی بلافاصله مرد عشایری را متهم به داشتن یک حیوان وحشی کرد و به او گفت یا فوراً گاو میش را بفروش و یا در غیر این صورت به پلیس اطلاع خواهم داد. موقعی که مرد عشایری از این کار امتناع ورزید داکتار به کلاتری رفت و همراه دو پلیس بازگشت. و این بار مرد را به دستگیری تهدید کرد. مرد عشایری بسیار ترسید و موافقت کرد که گاو میش را به قیمت هزار روپست کاتا به رفیق داکتار به فروش برساند (قیمت بازار دوهزار و پانصد کاتا تا سه هزار کاتا بود) رافیق داکتار بعد از خرید گاو میش آن را ذبح کرد و گوشتش را به مردم فروخت و از روی آن سهم پلیس و تفنگداران بنگالی (BDR) را نیز پرداخت کرد. او هرگز پول خرید

گاو میش را نپرداخت، هر وقت از او تقاضای پول شد پاسخ داد که قسمت اعظم گوشت را تفنگداران و پلیسها بردند و کسی هم پولی از این بابت نپرداخت. بنابراین چرا او باید پولی را که نگرفته است بپردازد؟ مردم محلی از او صورتحساب فروش گوشت را طلب کردند اما او هرگز صورتحسابی ارائه نداد.^(۱۳) در مواردی نظیر آنچه ذکر شد، کمترین استنباطی که می توان کرد این است که یک اشتباه حقوقی و یا اخلاقی از طرف مردم فقیر ممکن است علیه آنان و به نفع ثروتمندان تمام شود. و تقاضا برای اجرای عدالت به سادگی با بی اعتنایی روبه رو می شود.

(۳) نبود قدرت چانه زنی :

انعکاس قدرت نابرابر را می توان در وجود قدرت چانه زنی برای یک گروه و نبود آن برای گروهی دیگر ملاحظه کرد. این امر به قیمتهایی اطلاق می شود که در فروشهای اضطراری پیش می آید. به هنگامی که داراییها و اموال به وثیقه گذاشته شوند پرداختها بابت ارزش کالای به رهن گذاشته شده پایین می آید. حتی احتمال دارد که این اموال و داراییها به دلیل بازپرداخت نشدن بدهی ناپدید شوند و از میان بروند. گاهی افرادی که اموال خود را به گروهی می گذارند تمایل به از گرو درآوردن اموال نشان نمی دهند و این امر بیشتر به دلیل ترس از غرض ورزیهای آینده و امیدهنده است و یا ترس از اینکه اعتباردهنده از بازگردان گروهها امتناع ورزد و یا از همه شایعتر آنکه به ازای فروش نیروی کارشان به آنان دستمزدهای کمتری پرداخت شود.

در بسیاری از مناطق کارگران روز مزد تحت تاثیر عرضه و تقاضا قرار دارند. به بیان دیگر «به عنوان کارگر بی زمین فقط پیکر (نیروی کار) شماست که معاش زندگی را فراهم می آورد» در مناطقی که عرضه بیش از تقاضا و یا نیروی کار موجود باشد، قیمتی که برای این پیکرها می پردازند کاهش می یابد و یا ممکن است کار و دستمزد تقسیم شود؛ همان گونه که در جنوب هندوستان اعمال می شود. کاهش مزدهای واقعی را نمی توان کلیت بخشید، اما این مورد در آسیا به میزان زیادی گزارش شده است. (I.L.O. 1977)

به علاوه متقاضیان نیروی کار کشاورزی فصلی به منظور کاهش میزان دستمزدها دائماً از پرداخت نقدی به جنسی و از پرداخت جنسی به نقدی تغییر روش می دهند. اما آنچه که از همه مهمتر و عمومیتراست، تفاوتهایی است که در جمعیت کارگران روستایی وجود دارند و این

چیزی است که برای آن دسته از کارگران که در بدترین شرایط به سر می‌برند بسادگی در میانگینهای آماری کم می‌شود. در واقع آن دسته از کارگران که از نظر اجتماعی، جسمی و سیاسی ضعیفترند کمترین قدرت چانه زنی را داشته و حداقل دستمزد را دریافت می‌کنند.

آشکارترین تبعیض گروهی در مورد زنان اعمال می‌شود. تقریباً همه جا قدرت کسب درآمد زنان به مراتب از مردان روستایی کمتر است. گاهی اوقات برای کار یکسان به مردان بیش از زنان دستمزد پرداخت می‌شود. و رایجتر از همه این است که تقسیم وظایف برحسب جنس صورت می‌پذیرد. لیلیا گالاتی (Leela Gulati) در مورد خشت زنی در کرالا (Kerela) می‌نویسد که کار زنان محدود است به حمل ارابه‌های آجر که به ازای آن بیش از پنج روپیه در روز به دست نمی‌آورند درحالیکه مردان می‌توانند انتظار داشته باشند که درآمدی در حدود ده روپیه و بیشتر در روز کسب کنند. در صنایع الیاف بافی زنان برای پوست کندن نارگیل و بیرون آوردن الیاف آن فقط چهار روپیه در روز مزد می‌گیرند درحالی که مردان با حمل اشغال آن دوازده تا شانزده روپیه دریافت می‌کنند. موقعیت ضعیف قدرت چانه زنی زنان ابعاد متعددی دارد که عبارتند از پایگاه اجتماعی پایین، برتری جسمی مردان و انگیزه قوی مادرانه که آنان را وادار به کار می‌کند.

زنان بچه‌دار باید برای بچه‌هایشان غذا و مواد خوراکی تهیه کنند. استیصال فرد هر نوع شرایطی را می‌پذیرد و لذا قدرت چانه‌زنی از او سلب می‌شود. به علاوه احتمال اندکی هست که زنان بتوانند در مواقع نامساعد سال به چانه زنی و مذاکره روی آورند به ویژه در فصول بارندگی و در موقعی که از نظر مواد غذایی دچار کمبودند. در همین منطقه جان منچر (Joan Mencher) در مصاحبه با گروهی از زنان که در مزرعه به هنگام فصل بارندگی به کار اشتغال داشتند، می‌نویسد که زنان هیچ نظری در این زمینه که به ازای کار روزانه چقدر مزد باید به آنها پرداخت شود ندارند زیرا هیچ راهی به جز کار کردن با هر دستمزدی وجود ندارد یکی از آنان اظهار کرد:

«این مهاراجه ما را به کار دعوت کرد. ما چه کار می‌توانستیم بکنیم؟ آیا می‌توانستیم در خانه بنشینیم و به فریادهای فرزندان گرسنه‌مان گوش کنیم؟ برای یک یا دو شب می‌توان چنین وضعیتی را تحمل کرد، اما بعد از آن هر پیشنهادی از طرف هرکسی برای کار بشود پذیرفته خواهد شد. زمانه بسیار بدی است و بچه‌های ما رنج فراوان می‌برند و تحمل گرسنگی برای خود ما آسان نیست (1980, P. 1799).»

همچنین احتمال اندکی وجود دارد که افراد معلول یا از لحاظ جسمی ضعیف و یا تهیدست از قدرت چانه زنی برخوردار باشند. یکی از مصاحبه‌شوندگان جانسن (Jansen) در بنگلادش که از تنگی نفس مزمن رنج می‌برد، اظهار داشت که دستمزد پرداختی به او را مالک تعیین می‌کند. موقعی که از او سؤال شد آیا هرگز دستمزد بالاتری را مطالبه کرده است، در جواب پاسخ داد که از پرسیدن این سؤال واهمه دارد، به علاوه مگر ممکن است که مالک به تقاضای او گوش فرادهد؟^(۱۳)

برای کسانی که در شمار تهیدستانند، جستجوی کار به معنای فروش تنها ثروتی است که در اختیارشان است یعنی نیروی کار. بی‌قدرتی و ناتوانایی آنان را می‌توان در پوشاکی که برتن دارند در قدهیکل، و رفتار و سلوکشان دید.

یک زن بنگلادشی که دختر بزرگش بیمار بود برای بقای خانواده هر روز به کار می‌پرداخت. دستمزد روزانه او سه وعده غذا بود که یک وعده آن به دختر بیمار و دو وعده دیگر به خود زن اختصاص می‌یافت تا توانایی ادامه کار داشته باشد. ویلی هندرسن (Wille Hendersan) شرح احوال دوخواهر دم بخت را که در وضعیت نامساعدی بسر می‌برند در یک روستای بوتسوانا این چنین گزارش می‌کند:

«یکبار این دو به اتفاق هشت تن دیگر از خواهران و برادران در حیاط منزل نشسته بودند و از شدت گرسنگی گریه می‌کردند. درآمد آنان از محل فروش آب به دست می‌آمد و ناگزیر بودند که حدود دو مایل^(۱۴)، برای این منظور پیاده بروند. قیمت معمول برای هر سطل آب بین ۵ تا ۱۰ سنت نوسان داشت. اما آنها برای آنکه ۱۰ سنت به دست بیاورند ناچار بودند ۶ سطل آب بیاورند. در نتیجه از این اجحاف به کدخدا شکایت بردند، اما او نتوانست هیچ کاری برایشان انجام دهد. واقعیت این بود که این دو زن به عنوان زنان فقیر و بینوای دهکده شناخته شده بودند و معنی فقیر و تهیدستی آن است که سایر خانواده‌ها تمایل به بهره‌کشی از آنان را داشتند. مردمی که در شرایط تنگدستی و فقر به سر می‌برند چیزی در بساط ندارند که درباره آن به چانه زنی بپردازند اینها فقط قادر به تقاضا برای کار و گدایی برای غذا هستند و هرآنچه که به آنها داده می‌شود باید بپذیرند.»

بی‌قدرتی و ناتوانایی در روابط کار اغلب برای کارگران مهاجر بسیار شدید است. اگر

کارگران روستایی به اندازه‌ای نوید شوند که به مهاجرت دست زنند ممکن است ارباب این کار را به دستاویزی برای قطع حمایت خود از این قبیل کارگران بدل کند. به این ترتیب اربابانی که کارگران مهاجر را به استخدام در می‌آورند هیچ گونه تعهد و مسئولیتی را برای حمایت از آنان نمی‌پذیرند، از این رو سلامتی این قبیل کارگران از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. به کارگران بیمار نه کار واگذار می‌شود و نه کمکی دریافت می‌کنند. جان برمن (Jan Berman) وضعیت مهاجرتهای سالانه مردم فقیر از روستایی در گجرات جنوبی هندوستان را که برای یافتن کارهای فصلی در میدانهای خشتزنی صورت می‌گیرد این طور توصیف می‌کند:

«تغییر و دگرگونی مداوم وضعیتهای کاری به معنی تسلیم کامل فرد به نظام کار است که در آن کارفرما به دلیل ماهیت موقتی و فصلی اشتغالات، هیچ نوع تعهدی را در زمینه فراهم آوردن نیازهای اولیه کارگران نمی‌پذیرد. این امر به معنای رفتار غیرانسانی با کارگران است. به عنوان مثال در طول اقامت من در روستا، یک پدر بزرگ یک پدر و دودخترش در میانه فصل به ده آمدند. این افراد از تب حصبه رنج می‌بردند و بنابراین آنان را از محوطه خشتزنی بیرون راندند تا سایرین بیمار نشوند. و آنان در حالی که سخت بیمار و بدون پول بودند راه برگشت را در پیش گرفتند. قسمتی از راه را با قطار آن هم به صورت پنهانی و بقیه راه را با ارابه طی کردند. آنگاه که به چیک هیل گیم (Chikhillgam) رسیدند هیچیک از کشاورزان منطقه که زمانی این خانواده نزدشان کار می‌کردند کمکی به آنها نکرد. من این افراد را در آلونک گرسنه و درمانده بدون غذا، دارو و درمان در حالی یافتیم که روی سبدهای کنفی دراز کشیده بودند و دو نفر از آنان فردای آن روز از تب مردند» (صفحه ۲۵۲، ۱۹۷۹)

نمونه‌هایی نظیر آنچه ذکر شد فقط قسمتی از داستان غم‌انگیز فقر را بیان می‌کند قضیه بعد دیگری هم دارد و آن عبارت است از روابط بده و بستان بین قدرتمندان و ضعفاء، احساس تعهد در درون جامعه به منظور استخدام کارگران بی‌زمین^(۱۵) و کمکهای متقابل میان خویشاوندان و بین مردم فقیرتر که به رغم فقر و بی‌چیزی بسیار سخاوتمند نیز هستند.

بسیاری از این نوع روابط بده و بستان از سوی افرادی که علاقمند به رویت این نوع روابط نیستند دیده نمی‌شود و اغلب فقط روابط استثماری خودپسندانه قدرتمندان را ملاحظه می‌کنند به سخن دیگر در میان فقرا نوعی سخاوتمندی، نوه دوستی و اخلاق سهیم کردن دیگران را به

وضوح می توان دید. مذاهب بزرگ بخشش و نیکی کردن را توجیه کرده اند. مسیح می گوید فقرا می بایست قبل از همه مورد توجه باشند، یک خانواده ناامید، با زن بیمار و شوهر بیکار، با مبلغ ناچیزی که پس انداز کرده بودند و مقداری جنس فروشی حدود ۴۰ روپیه ارزش داشت و آن را از یک مغازه دار که قبلاً مرد را دراستخدام خود داشت نسبه گرفته بودند، زندگی می کردند هیچ بهره ای به این وام (جنسی) تعلق نمی گرفت و تاریخ بازپرداخت آن هم مشخص نبود. این کار را تنها می توان کمک کردن نامید.^(۱۶)

همه نخبگان طبقات و دستگاه بوروکراسی شبیه به هم نیستند و نمی توان همه آنها را فاسد و انگل به حساب آورد. اما ملاحظه جهات و ابعاد تغییر، گواه تنزلی در این زمینه است. در بسیاری از جوامع اولیه که برخی از آنان هنوز پابرجا هستند مناسبات بده و بستان و سهم کردن یا آن چیزی که اصطلاحاً مبادله ابتدایی نامیده شده است وجود دارد. و این امر خود مانع از تشدید نابرابریها و تحمل ناپذیر شدن و سختیهای زندگی از طریق توزیع مجدد منافع، اموال و مواد غذایی در داخل جامعه و ایجاد تفاوتها و تمایزات اقتصادی شده است. با این همه باید گفت که مسئولیتهای سنتی ثروتمندان و یا افراد کمتر فقیر در برابر کسانی که فقیرترند در حال از بین رفتن است: سنت انبار کردن مواد غذایی توسط ثروتمندان به منظور توزیع آن در مواقع تنگدستی و زمانهای نامساعد میان فقرا در نیجریه و یا بنگال روبره نابودی است. حقوق جمعی و مشترک بهره برداری از زمین، آب، مراتع، جنگلها و ماهیگیری از سوی خانوارهای قویتر و یا قدرتمندان بیرونی لغو شده و به صورت انحصاری و خصوصی درآمده است. هنگامی که خانوارها بر اساس نیروی کار خود و تواناییهایشان در بهره برداری از منابع عمومی از یکدیگر متمایز شوند، به طور فزاینده ای از طریق ثروت، تحصیلات و تسلط بر منابع مادی بیرونی و قدرت سیاسی از یکدیگر متمایز خواهند شد.

در این جریانهای گاهی گروهی از دهقانان که در مقایسه با دیگران از وضعیت نسبتاً بهتری برخوردارند، اغلب خودشان را در وضعیت نامساعدی خواهند یافت. حمایتهای سنتی و مکانیسمهای سازگاری تضعیف شده و یا از میان رفته اند و مکانیسمهای جدیدی نمی توان یافت و یا نمی توان پیش بینی کرد که جای آنها را بگیرد. به رغم تفاوتی که وجود دارد اینها فرایندهایی گسترده اند. پژوهشگران متقدم در مطالعاتشان درباره زندگی روستایی در زمان

خود به حق برای این قبیل روابط بده و بستان اهمیت زیادی قایل بودند. و پژوهشگران امروزی هم در این نکته که اقلیتی از خانواده‌ها از منافع موجود در جامعه روستایی بهره می‌برند، آگاهند. همه ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود. رواج کشت تجاری، آبیاری، نهاده‌های کشاورزی و ارائه خدمات زیربنایی به ثروت اندوزی، اشتغال بیشتر، افزایش مزدهای واقعی و زندگی بهتر گروه‌ها منجر شده است مگر برای افراد تهیدست و بینوا. جهات و ویژگیهای دگرگونی برحسب کشور، منطقه، گروههای اجتماعی و جنس متفاوت است. حتی اگر این جهات برای بسیاری مثبت بوده باشد شکی نیست که برای صدها میلیون انسان نتایج منفی به بار آورده است. این‌ها گروههایی مصیبت‌زده‌اند که (شاید) بعدها صاحبان منافع را به مبارزه طلبند. فقر، ضعف جسمانی، انزوا، آسیب پذیری و بی قدرتی بیش از پیش دامن‌گیر این گروه شده است. اینان کسانی هستند که در تله محرومیت گیر کرده‌اند. جلوگیری از سقوط هرچه بیشتر آنان، بازگرداندن آنها به وضعیت قبلی کاری بسیار دشوار است. همیشه شرایط علیه فقراست. فقرا فقیرتر و ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند و مسئله این است که آیا می‌توان این روند را دگرگون کرد؟



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - این مقاله ترجمه فصل پنجم کتاب اخیر دارت چمبرز به نام «توسعه روستایی، اولویت بخشی به فقرا» است. این کتاب از سوی دکتر مصطفی ازکیا ترجمه شده و بزودی از طریق انتشارات دانشگاه تهران چاپ و منتشر خواهد شد.

۲ - این اندیشه از آنجا سرچشمه می‌گیرد که هندوان، به نوعی تناسخ اعتقاد دارند که بنا بر آن روح هرکس پس از مرگ در پیوند به نوع کردارش در زندگی ممکن است در پیکر موجودات دیگر (گیاه، حیوان، انسان، و غیره) حلول کند. بالاترین مرتبه آن است که روح در پیکر برهمن (مقام مذهبی) حلول کند. این دایره بسته از طریق نیروانا که به معنی جاودانگی و بی‌مرگی است پایان می‌پذیرد. هر رهرو با دستیابی به نیروانا از چرخه نتایج رهایی می‌یابد و به جاودانگی می‌پیوندد (ویراستار).

3 - Sanskrisation

4 - Acre

یک جریب فرنگی معادل حدود ۴۰۴۷ مترمربع

5 - Jansen, 1978, PP. 27 - 28.

6 - Jansen, 1978, PP. 19 - 20.

7 - Arens and Van Beurden 1997, P. 14.

8 - Blaide, Cameron and Sedden 1979, P. 47.

9 - Bailey, 1957, P. 59

10 - Jodha, 1978, P. 46

11 - Epstein, 1973, P. 61

12 - BRAC, 1980, P. 98

13 - Jansen, 1978, P. 28.

14 - Mile

15 - Hayami, 1978, P. 29

16 - Blaikie, Cameron and Sedon, 1978, P. 48



شپوهنځي ښارستانه علوم او مطالعات فرېنجي
پر تال جامع علوم انساني